

Mi khun āba daryā māne mowj kone mowj^۱ می خون آب دریا مانه موج کنه موج^۱
 Emrúz ti mehmānam sabā Konam kúch امروز تی مهمانم صباکنم کوچ
 برگردان:

دختر پیراهن قرمز که دستم روی شانه تو است
 هر زمان که نگاهم به تو می‌افتد خونم به جوش می‌آید (ناراحت می‌شوم)
 خون من مانند آب دریا دایم در تلاطم است
 من همین امروز را مهمان توام و فردا کوچ خواهم کرد
 -۴۲

Safid bāzam sare kúhān vatanam bi سفید بازم سر کوهان وطنم بی
 Seyre ālam konam har ja delam bi سیر عالم کنم هر جا دلم بی
 Seyre ālam konam shahrān ba shahrān سیر عالم کنم شهران به شهران
 Vaqte mardan probālam kafanam bi وقت مردن پر و بالم کفتم بی
 برگردان:

باز سفیدی هستم که وطنم بالای کوهها است
 به هر جایی از عالم که دلم بخواهد سفر می‌کنم
 شهر به شهر تمام عالم را می‌گردم
 و در هنگام مرگ بال و پرم کفن من خواهد شد.
 -۴۳

Safid bāz mani por khat-o khāl سفید باز منی پر خط و خال^۲
 Sare kúh lānah dāram bar sare khal سر کوه لانه دارم بر سر خال
 Ba donbālam kardand nakhjirvānān به دنبالم کردند نخجیروانان

۱- در متن (موج کشتی موج) نوشته است. (م)

۲- در متن (سفید باز منی پر خط و خال) نوشته است. (م)

Marā koshtan natāne Rostame-Zāl

مراکشتن نتانه رستم زال

برگردان:

من همانند باز سفید و پر خط و خالی هستم
 که در بالای کوه بر سر یک شاخه آشیانه من است
 شکارچیان به هوای شکار من دنبالم کردند
 غافل از اینکه رستم زال هم قادر به کشتن من نیست

-۴۴

Mesle bolbol ba baqān āb khori āb

مثل بلبل به باغان آب خوری آب

...

Marde āsheq ke nabie sabā sare khāb

مرد عاشق که نه بیه صبا سر خواب

Akhar ti bāqeka gāvān khore gāv

آخرتی باغکه گاوان خوره گاو

برگردان:

همانند بلبل در باغها آب می نوشی

...

تو مرد عاشقی هستی و نباید سر صبح در خواب باشی
 چون آخر گاوها علفهای باغ کوچک تو را خواهند چرید

-۴۵

Boland kola gardi zani marā sang

بلند کوله گردی زنی مرا سنگ

Mani bāzi bum zanam tarā chang

منی بازی بوم زنم ترا چنگ

Tani bazi babú zani marā sang

تنی بازی بیو زنی مرا چنگ

Mani māhi búm daryā frú shom

منی ماهی بوم دریا فرو شوم

Tani māhi babi daryā frú shi

تنی ماهی بیبی دریا فرو شی

Mani mālā búm giftane to āyam

منی مالا بوم گفتن تو آیم

Tani mālā babi gīftane man āyi	تنی مالا بیی گفتن من آیی
Mani abri búm bar āsamān shúm	منی ابری بوم بر آسمان شوم
Tani abri babi bar āsamān shi	تنی ابری بیی بر آسمان شی
Mani bārān búm dākhele tú āyam	منی باران بوم داخل تو آیم
Toni bārān babi dākhele man a-yi	تنی باران بیی داخل من آیی
Mani sabza búm zamina jor ā-yam	منی سبزه بوم زمین جور آیم
Toni sabza babi zamina jor ā-yi	تنی سبزه بیی زمین جور آیی
Mani gúsfand búm charāne tú ā-yam	منی گوسفند بوم چران تو آیم
Toni gúsfand babi charāne man ā-yi	تنی گوسفند بیی چران من آیی
Mani darzan búm ba darziān shúm	منی درزن بوم به درزیان شوم
Toni darzan babi ba darziān shi	تنی درزن بیی به درزیان شی
Mani risi búm ti gúsha darún shúm	منی ریسی بوم تی گوش درون شوم

برگردان:

تو بالای تپه بلندی گردش می‌کنی و به سوی من سنگ می‌پرانی

من بازی می‌شوم و به تو چنگ می‌اندازم.

اگر تو به صورت باز در بیایی و به من چنگ بیندازی

من ماهی می‌شوم و در دریا فرو می‌روم.

اگر تو ماهی بشوی و در دریا فرو بروی

من ماهیگیر می‌شوم و برای صید تو می‌آیم.

اگر تو ماهیگیر شوی و بخواهی مرا صید کنی

من به شکل ابر درمی‌آیم و به آسمان می‌روم.

اگر تو ابر شوی و به آسمان بروی

من به صورت باران درمی‌آیم و در تو رخنه می‌کنم.

اگر تو باران شوی و در من رخنه کنی

من گیاه می شوم و از زمین بالا می آیم.
 اگر تو به صورت گیاهی بشوی و از زمین بالا بیایی
 من گوسفند می شوم و برای چریدن تو می آیم.
 اگر تو گوسفند بشوی و برای چریدن من بیایی
 من سوزن می شوم و به دکان خیاط می روم.
 اگر تو سوزن بشوی و به دکان خیاط بروی
 من نخ می شوم و خود را در سوراخ تو جا می دهم.

-۴۶

Sahargah man baraftam bāqa Tālash	سحرگه من برفتم باغ تالش
Gālash kora bedim bar rúye balash	گالش ^۱ کور بدیم بر روی بالش
Dasā bordam siyah zolfān bagiram	دسا بردم سیاه زلفان بگیرم
Zamino āsamān bāmo ba nālash	زمین و آسمان با مو به نالش

برگردان:

هنگام سحر داخل باغ تالش شدم
 دیدم دختر گالش بر روی بالش آرمیده است
 دستم را دراز کردم تا زلفان سیاهش را بگیرم
 زمین و آسمان از این کار من ناله سر دادند

-۴۷

Havāye lār kardi pācha lakú	هوای لار کردی پاچه لاکو
Marā bimār kardi pācha lākú	مرا بیمار کردی پاچه لاکو
Marā bimār kardi man bamiram	مرا بیمار کردی من بمیرم

۱- به شبانان سرزمینهای کوهستانی گیلان گالش می گویند. گالش جوانی کوهی است که تعهد می کند در هنگام تابستان از گوسفندان ساکنان جلگه گیلان مراقبت کند.
 گالشها برخلاف همسایگانشان، که زندگی در محیطی باتلاقی آنان را لاغر و نزار کرده است، به سبب اقامت در کوهستان، تیره سالم و نیرومندی را تشکیل می دهند.

To fekre yār kardi pacha lakú

تو فکر یار کردی پاچه لاکو

برگردان:

دختر قشنگ کوتاه‌قد هوای لار به سرت زده است

دختر قشنگ کوتاه‌قد از عشق تو بیمارم کرده‌ای

تو بیمارم کرده‌ای تا من بمیرم

تو دختر قشنگ کوتاه‌قد فکر گرفتن یار دیگری به سرت افتاده است

-۴۸

Saram dard mikond az bi nahāri

سرم درد می‌کند از بی‌نهار

Ti sara bokhúra in khana dāri

تی سره بخوره این خانه‌داری

To ke bar khānaat chizi nadāri

تو که در خانه‌ات چیزی نداری

Charā dokhtare mardom rā miyāri

چرا دختر مردم^۱ را می‌آری

برگردان:

از اینکه تا حالا نهار نخورده‌ام سرم درد می‌کند

این طور خانه‌داری به سرت بخورد

تو که چیزی در خانه‌ات پیدا نمی‌شود

چرا دختر مردم را به خانه‌ات می‌آوری

-۴۹

Bahār bāmo ke-yār geftan savāba

بهار بامو که یار گفتن ثوابه

Mi del hamsāya lākúre kabāba

می‌دل همسایه لاکوره کبابه

Hamsāya dokhtar che Māne gole sabāhi

همسایه دختر چه مانه گل صباحی

Har vaqt bādi dame nazde man āye

هر وقت بادی دمه نزد من آیه

برگردان:

فصل بهار رسیده است و در این فصل گرفتن معشوقه کار ثوابی است

۱- در متن (دختر مردم می‌آری) نوشته است.

دل من به خاطر دختر همسایه کباب شده است
دختر همسایه به گل لطیف صبا می ماند
که چون باد می دمدم رو به سوی من می کند و نزد من می آید

۵۰-

شب شنبه که خانم[‡] خاله می زد Shabe shanba ke khanam khala mizad
دل من مثل کبوتر باله می زد Delam mesle kabútar bāla mizad
خداوند مرا یک درزنی ساز Khodāvandā marā yak darzan saz
که خانم گوشه دسماله می زد Ke khanam gúsha-e dasmāla mizad
برگردان:

شب شنبه در آن هنگام که خانم سرگرم کوبیدن خال بود
دل من مثل کبوتر پرپر می زد
خداوند مرا به شکل سوزنی درآور
که خانم آن را به گوشه روسری خودش می زند

۵۱-

عجب بادی بامورد دارشه را Ajab bādī bāmo rad dārashe rā
خبر ما ببر پسر گالشه را Khabare mā babar pasar gālashe rā
پیغام من ببر می یارکی را Peyqama man babar mi yāraki rā
زگریه ترکم ناز بالشه را Za garya tar konam nazbālashe rā
برگردان:

باد عجیبی به سوی بیشه می وزد

‡ - زنان گیلان به کمک سوزن به نوعی فالگیری دست می زنند، این کار به صورت زیر انجام می شود:
کسی که می خواهد برای او فال بگیرند، باید سوزن را به دستمال و یا پارچه ای آب نندیده بدوزد. بعد زن فالگیر از یک نفر می خواهد تا آوازی بخواند. جواب کسی که می خواهد طالع خود را ببیند از میان کلمات این آواز آشکار می شود. البته کسی که برای خواندن آواز از او دعوت می شود نباید از منظوری که در این کار هست باخبر باشد.

خبر ما را به آن جوانک گالش برسان
پیام مرا به یار عزیزم برسان
که با اشک چشمانم بالش کوچک زیر سرم را تر خواهم ساخت

۵۲-

Safid rú āb bāmo asi ba osi سفیدرو آب بامو اسی به اوسی
Shime khāna bāmom man zankhasi شمی خانه باموم من زنخواستی
Ti pe-er kafar nobo in kāra rāzi تی پتر کافر نبو این کاره رازی
Kāre mano to rā khodā basāzi کار من و ترا خدا بسازی
برگردان:

آب سفیدرو در دو سوی ساحل بالا آمده است
به خاطر اینکه تو را به زنی بگیرم به خانه شما آمدم
پدر کافر تو به این کار رضایت نداد
باشد که خداوند مقصود من و تورا برآورده سازد

۵۳-

Kúcha bāqa boshom sabzi bachinam کوچه^۱ باغ بشوم سبزی بچینم
Kúcha rúdkhāna boshom sabzi boshoram کوچه رودخان بشوم سبزی بشورم
Talā ja tú tabaq bāvar sabzi bachinam طلا جا^۲ تو طبق باور سبزی بچینم
Kúcha yāra hamra sohbet bachinam کوچه یار همره صحبت بچینم
برگردان:

به باغ کوچک رفتم تا سبزی بچینم
به کنار جویبار رفتم تا سبزی را بشورم

۱- در متن انگلیسی صفحه ۴۹۱ به جای مفهوم «کوچک» کوچه را به صورت alley به معنی «کوچه»
راهرو آورده است. (م)
۲- در متن (طلا جای طبق باور) نوشته است. (م)

طبقی از طلا بیاور تا سبزی را درون آن بچینم
و با یار کوچک و عزیزم حرفها بگویم

۵۴-

Ana māra bedin brābara darvāza آن ماره بدین برابر دروازه
Itā shishe gofāb i Javane tāza ای‌تا شیشه گلاب ای جوان تازه
Úna bakúshid ba khātara shahzadah اونه بکشید به خاطر شاهزاده
Itā qabr banahid brābara darvāza ای‌تا قبر بنهید برابر دروازه
برگردان:

مادرش را بین که مقابل دروازه ایستاده است
با جوانی کم سن و سال و شیشه گلابی در دست
به خاطر شاهزاده او را بکشید
و همان مقابل دروازه او را درون یک قبر بگذارید

۵۵-

Talā angushtari basākhtam tīre طلا انگشتی بساختم تی ره
Agar dānam ke yāram ba shemi deh اگر دانم که یارم به شیمی ده
Agar dānam ke mi yāre mire be اگر دانم که می یاره می ره به
Tāīāre sheshdari sāzam shemi deh تلاری شش دری سازم شیمی ده
برگردان:

برای تو انگشتی از طلا ساختم
اگر بدانم که یارم میل دارد در ده شما بماند
اگر بدانم که یارم با من عروسی می‌کند

۱- این ترانه در متن انگلیسی نبود و از نوشته‌ای که از پاریس آورده شد برداشت گردید. (م)

۲- در متن (اگر دانم که یارم مرا بی) نوشته است. (م)

تلاری در ده شما می‌سازم که شش در داشته باشد

۵۶-

ایتا سیب و ایتا نارو ایتا به
 ایتا نارو ایتا به
 Qaribo bikasam bāmom shemi deh
 غریبم بی‌کسم باموم شمی ده
 Agar dānam ti khakhúre mire be
 اگر دانم تی^۱ خواخوره می‌ره به
 Amārata shāhi basāzam shemi deh
 عمارت شاهی سازم شمی ده
 برگردان:

یک‌دانه سیب و یک‌دانه انار و یک‌دانه به
 من آدم غریب و تنهایی هستم که به ده شما آمدم
 اگر بدانم که خواهرت همسر من می‌شود
 برای اقامت او در ده شما عمارت شاهانه خواهم ساخت

۵۷-

Gole sorkho safid morvāri gardan
 گل سرخ و سفید مرواری گردن
 Tīre owlād nobo che vāye kúdan
 تی^۲ ره اولاد نبو چه وایه کودن^۳
 Bijāri por zúro āvi farāvān
 بیجاری پر زور آوی فراوان
 Barzegar nātavān che vaye kúdan
 برزگر ناتوان چه وایه کودن
 برگردان:

گل سرخ و سفید من که رشته مروارید برگردن داری
 تو صاحب فرزند نشدی، چه باید کرد
 زمین مزرعه پر زور و بارور، و آب هم فراوان است
 حال اگر برزگر ناتوان باشد چه باید کرد

۲- در متن (ترا) نوشته است. (م)

۱- در متن (تو را) نوشته است. (م)

۳- در متن (کدن) نوشته است. (م)

Gole sorkho safid haft rang lālah

گل سرخ و سفید هفت رنگ لاله

...

Biya mano to beshim pishe Mohammad

بیا من و تو بشیم پیش محمد

Bedinim bivafā-i bā ke āye

بدینیم بی‌وفایی با که آیه

برگردان:

گل سرخ و سفید و لاله هفت رنگ

...

بیا من و تو برویم و از محمد داوری بخواهیم

آنگاه خواهیم دید که کدام یک از ما عهدشکن هستیم

Riza reyhān bakāsh tam dowre ti khāna

ریزه ریحان بکاشتم دور تی خانه

Ti morqeka badam man dasti dānah

تی مرغکه بدام من^۱ دستی دانه

Hama sho rā babardam man ba lānah

همه شورا ببردم من به لانه

Hama ti āshanā man ti biganah

همه^۲ تی آشنا من تی بیگانه

برگردان:

اطراف خانه‌ات گل ریحان کاشتم

با دستهایم به مرغ تو دانه دادم

همه شب آنها را به لانه بردم

حالا همه آشنای تو هستند و من بیگانه شدم

Qabā māhūta bā bande qalamkār

قبا ماهوته با^۳ بند قلمکار

۱- در متن (بدام دستی دانه) نوشته است. (م) ۲- در متن (همی) نوشته است. (م)

۳- به متن (با) اضافه شده است. (م)

Mādar jādúgaro dokhtar gole khāl مادر جادوگر و دختر گل خال
 Tarā hato dāshtim shīro palangvār ترا هتو داشتیم^۱ شیر و پلنگ‌وار
 Ākhar marā bokúdí bā qam geraftār آخر مرا بکودی با قم گرفتار
 برگردان:

قبایی از پارچه ماهوت با نواری از پارچه قلمکار
 مادر زن جادوگری است و دختر یک شاخه گل
 من مانند شیر و پلنگ - از تو نگهداری می‌کردم
 و سرانجام مرا به اندوه شدیدی گرفتار کردی

۶۱

Bijār sar dārāy tarā reze nagire بیچار سر دارای ترا رزه نگیره
 Mi yāre jāhila andarz nagire می یار جاهله اندرز نگیره
 Harkas mi bigifteh^۲ yāra ... هرکس می بیگرفته^۲ یار ...
 Dú cheshmān kúr bobú marham nagira دو چشمان کور ببو مرهم نگیره
 برگردان:

درختی که در کنار مزرعه برنج رویده‌ای مبادا پیچکی بر تو بپیچد
 دلدارم جوان است و پند نمی‌پذیرد
 هرکس یاری را که من گرفته‌ام ...
 خدا کند که چشمانش کور شوند و هیچ مرهمی آنها را شفا ندهد

۶۲

Sare kúhe boland búma darza kāri سر کوه بلند بومه درزه کاری
 I kala dor bú i kala morvāri ای کله دُر بو ای کله مرواری
 Harkas marā mi yareka khabar bāvāra هرکس مرا می یار که خبر باوره

۲- در متن (بگفته) نوشته است. (م)

۱- در متن (داشتم) نوشته است. (م)

بادره زرافشان کنم ابریشم خرواری Badra zar afshān Konam abrisham Kharvāri
برگردان:

بالای کوهی زراعت می‌کردم

در یک قطعه زمین که دورش مرز داشت، در می‌کاشتم و در قطعه دیگر مروارید

به هر کسی که خبری از یارم برای من بیاورد

یک بادره طلا و یک خروار ابریشم خواهم داد

۳۶- نفرین گالش:

منی آه و ناله بمانسته دشت دیلمانه

Mani āho nāla bamānasta dashta deylamāna

چهل گاو دوشمه خوردنی دوغ نارم Chehel gāv dúshama khúrdani doq nārama

در وقت مردن آخرت گورناری Dar vaqta mardan ākharat gor nāri

در وقت پورد صلوات شوانی دستگیره چوب ناری

Dar vaqta púrd salat shoni dastgira chúb nāri

برگردان:

آه و ناله من برای دشت دیلمان مانده است

شیر چهل گاو را می‌دوشم ولی حتی دوغی برای خوردن ندارم

وقت سفر به آخرت و هنگام مرگ صاحب گوری نیستی

و چویدستی را هم که با آن از پل صلوات بگذری نداری

۴۶- نامزد:

آسمانه چه خوشه سکا بگرده Āsamāna che khúsha sikā bagarda

زمینه چه خوشه رکا بگرده Zamina che khúsha rika bagarda

خداوندا مرا رنگ سکا کن Khúdāvandā marā range sikā kon

...

برگردان:

چه قدر زیبا است که در آسمان سار پرواز کند
و چه قدر خوبست که در زمین پسری گردش کند
خدایا از تو می‌خواهم تا مرا به شکل سار درآوری

...

۶۵

Mārey mārey mani māri nadāram	ماری ماری منی ماری ندارم
Khúshka dāra mānam khāli nadaram	خشک داره مانم خالی ندارم
Khúshka dāre bashkasta bar sare man	خشک دار بشکسته بر سر من
Dāqa mārey bamānasta bar dele man	داغ ماری بمانسته بر دل من

برگردان:

مادر، مادر، من مادر ندارم
مانند درختی هستم که شاخ و برگ ندارم
درخت خشک روی سر من شکست
و داغ مادر بر دلم باقی مانده است

۶۶

Sare kúí beshom mi pa jalaskast	سر کوهی بشوم می پا جلاسکست
Kalācho kashkarat khandah beterkast	کلاچ و کشکرت خنده بترکست
Kalācho kashkarat khandah makonid	کلاچ و کشکرت خنده مکنید
Begoy begoy mi dil batarkast	بگوی بگوی می دیل بترکست

برگردان:

بالای کوهی رفتم پایم لغزید
کلاغ و زاغچه از خنده ترکیدند
کلاغ و زاغچه بر من نخندید
دل من از بگو مگوی مردم شکسته است

Kalācha sar siya kalache gardan کلاچ سرسیاه کلاچه گردن
 Itā peyqām dāram tāni bardan ای‌تا پیغام دارم تانی بردن
 Peyqāmake marā babar pishe mā man پیغامک مرا ببر پیش مادر من
 Bogú dokhtare to nātavān dar Kāre mardan بگو دختر تو ناتوان در کار مردن
 برگردان:

کلاغی که سرت سیاه است و گردنت به رنگ خاکستری است
 پیغامی دارم آیا تو می‌توانی این پیغام را برسانی
 پیغام مرا به مادرم برسان
 به او بگو که دخترت بیمار است و دارد می‌میرد

Asamāna che khúsha tāvús bagarda آسمانه چه خوشه طاووس بگرده
 Zamina che khúsha arús bagarda زمینه چه خوشه عروس بگرده
 Khúdāvandā marā range tāvús kon خداوندا مرا رنگ طاووس کن

...

برگردان:

چه خوبست که طاووس روی زمین گردش کند
 و چه زیبا است که در روی زمین عروس راه برود
 خداوندا مرا به شکل طاووس درآور

...

دو دسته گل اورگادی بالا خانه طاقچه سر

Dú dasta gúl úrgādi bālākhānah tāqcha sar
 Itā man búm itā mi nāmzad ای‌تا من بوم ای‌تا می نامزد

Khāndi lúlú marā nāz āye

خوانندی لولو مرا ناز آیه

...

برگردان:

دو دسته گل را روی طاقچه آویزان کردی

یکی از آنها من بودم و دیگری نامزد من

لولو خواندی که دلم می‌خواهد ناز کنم

...

-۷۰-

Shisha qalyān dāram mi panjāna sar

شیشه قلیان دارم می‌پنجان سر

Mi namzada baram Mashhad-o púrda sar

می‌نامزد برم مشهد و پورد سر

Shisha qalyān dāram mikh onah

شیشه قلیان دارم میخ اونه

Mi nāmzada risha kasha golāb onah

می‌نامزد ریشه کشه گلاب اونه

برگردان:

روی پنجه‌های خودم قلیانی شیشه‌ای دارم

نامزدم را به مشهد و بالای پل خواهم برد

قلیان شیشه‌ای را روی میخ خواهم آویخت

با گلابدان به سینه و ریش نامزدم گلاب می‌پاشم

-۷۱-

Bakhān bakhān mi khākhúr ti āvāz می‌جان آوازه می‌خواخور تی بخوان بخوان

mi jāna

...

Idāna lúlú khānam vāgir kún nāram

ایدانه لولو خوانم واگیر کن نارم

Mi vāgir kún mi khākhúra úna ba dast نام دست به دست نامداری اونه می‌خواخور اونه

nāram

برگردان:

خواهر بخوان بخوان صدای تو روح مرا آرام می‌کند

...

یک آهنگ لولو می‌خوانم و کسی را ندارم که در خواندن آن با من همکاری کند
کسی که باید با من همراهی کند خواهرم است که او هم در دسترس من نیست

-۷۲

Khorúsey par mazan vaqte sahar ni	خروسی پرمزن وقت سحر نی
Ja khoftan āshaqam marā khabar ni	جه خفتن ^۱ عاشقم، مرا خبر نی
Elāhi khorúsey tú lāl babi lāl	الهی خروسی ^۲ تو لال ببی لال
Marā az khāba shirin kardí bidār	مرا از خواب شیرین کردی بیدار

برگردان:

ای خروس بالهایت را بر هم مزن هنوز صبح نشده است
نمی‌دانم که محبوب من در خواب است یا نه
ای خروس از خدا می‌خواهم که تو را لال کند
تو مرا از خواب شیرینی که داشتم بیدار کردی

-۷۳

Shaba nesfe sadāye dang āye	پرسش: شب نصفه صدای دنگ آیه
Magar dangey tarā shab khāb naye	مگر دنگه ترا شب خواب نایه
Dani man chúba khoshkam taqsir nāram	پاسخ: دانی ^۳ من چوب خشکم تقصیر نارم
nāram	
Sāhabkhana āsheqa āsheq khāb nare	صاحبخانه عاشق، عاشق خواب ناره
nare	

۱- در متن (خفتن عاشقم) نوشته است. (م) ۲- در متن (الهی دارم خروسی) نوشته است. (م)

۳- در متن (من چوب خشکم) نوشته است. (م)

برگردان:

نیمه‌شب صدای پادنگ به گوش می‌رسد
 ای پادنگ مگر تو شبها خوابت نمی‌گیری
 می‌دانی که من یک تکه چوب خشکم و تقصیری ندارم
 صاحبخانه عاشق است، عاشق که خواب ندارد

-۷۴

Bāqbān ti bāq kheyli bāqa	باغبان تی باغ خیلی باغه
Fekre bāqvān kon ti bāq kharābe	فکر باغوان کن تی باغ خرابه
Khānam khānam tarā dakhnam	خانم، خانم ترا دخانم
Khānam bāqa maje man bāqvānam	خانم باغه مچه من باغوانم
Kafsha sāqarī behem ba paye khānam	کفش ساغری ^۱ بهم بیای خانم
Tarsam khānam basha man tanhā bamānam	ترسم خانم بشه من تنها بمانم

برگردان:

باغبان، باغ تو باغ بزرگی هست
 بهتر است در فکر باغبانی دیگر باشی چون باغ تو خیلی خراب شده است
 خانم، خانم دارم شما را صدا می‌کنم
 خانم در باغ قدم می‌زند و من باغبان هستم
 کفشی چرمین برای پای خانم خریدم
 اما می‌ترسم خانم آن را به پا کند و برود و من در اینجا تنها بمانم

۱- ساغری چرمی است که از پوست کفل گورخر و اسب و آستر و الاغ نیز ساخته می‌شود و رویش ناهموار است.

از این چرم که از پوست کفل گورخر و اسب و آستر و الاغ نیز ساخته می‌شود کفش می‌دوزند. و نیز نوشته‌اند که ساغری نوعی کفش مخصوص علما و طلاب قدیم بی پشت پاشنه یا با پاشنه بلند، کیبودرنگ که چرم و رویه آن گره‌هایی کوچکتر از گره‌های نارنج داشت و این نوع کفش در مقابل نعلین بود که زردرنگ و بدون پشت پاشنه و پاشنه بود و نوک کمی برگشته داشت.

لغت نامه، دهخدا، علی اکبر، حرف (س)، ص ۱۴۴ و ۱۴۵. (م)

سه ترانه برای میرزا لطیف:

Mirzā latifa khāna dasta gola māne میرزا لطیف خانه، دسته گله مانه
(Mirzā latif khodash) ba zira qabr به زیر قبر پنهانه
penhāna

Ay vāy bamardam javani ای وای بمردم جوانی^۲
Nāji mi del bamāna ناجی می دیل بمانه
برگردان:

خانه میرزا لطیف از زیبایی مانند یک دسته گل است
ولی خود میرزا لطیف زیر قبر پنهان شده است
از درون قبر فریاد می زند، افسوس که در جوانی مردم
و حسرت محبوبم به دلم ماند

Dasmāl behem qalamkār yāra dobú دسمال بهم قلمکار، یاره دبو خط و خال
khato khāl

Yārāy khoda negahdār یارای خدانگهدار
Ay vāy bamardam javāni ای وای بمردم جوانی
Ay khakhúrān banālīd digar brār nāram ای خواخوران بنالید دیگر برار ندارم
برگردان:

برای معشوقه‌ام دستمالی از پارچه قلمکار خریدم
صورت معشوقه‌ام خال قشنگی دارد

۱- (میرزا لطیف خودش) به متن اضافه شده است. (م)

۲- در متن (جوانه) نوشته، ولی در دو ترانه دیگر «جوانی» آمده است. (م)

ای محبوبم خدا تو را نگهدارد
 ای وای که در جوانی مردم
 خواهران من، ناله سر بدهید که دیگر برادر نداریم

۷۷-

Pirhan behem qarmazi dāmād ba jān و انوسی جان داماد به هم قارمزی، پیرهن بهم

vānūsi

Mordah dobú mi arúsi

مرده دبو می عروسی

Ay vāy bamardam javāni

ای وای بمردم جوانی

Nāji mi del bamāni

ناجی می دل بمانی

برگردان:

پیراهن قرمزی خریدم که به تن داماد من هم نرفت

عروسی من مرگی به همراه داشت

در عروسی من یک نفر مُرد، ای وای که در جوانی مردم

و حسرت عروسی بر دلم ماند

پنج ترانه زیر درباره خاطرات «سید» است که در یک جریان عشقی در شفت

«ناحیه‌ای کوهستانی در گیلان، در شمال فومن و به فاصله یک روز راه از رشت» کشته شد:

۷۸-

Kish dārey ti lúka risha bakhoshka,

کیش داری تی لوک ریشه بخشکه

Sāybān bakúdi āqā mirmorādā bakúsha,

سایبان بکودی آقامیرمردا بکشه

Úkhārijān gol bāmo,

اوخاری جان گل بامو

Mārey bamira āqā mirmorādā khāb bāmo.

ماری بمیره آقامیرمردا خواب بامو

برگردان:

درخت شمشاد، کاش که ریشه‌ات خشک شود
 با شاخ و برگت برای کشتن آقا میرمراد سایبان ساختی
 جانمی جان، جانمی، گل آمد
 مادرم بمیرد، آقا میرمراد را خواب گرفته است

۷۹-

Tafangsāz ti rāsta bāl bakhoshka, تفنگ‌ساز تی راست بال بخشکه
 Tafang basākhti mir morādā bakúsha تفنگ بساختی میرمرادا بکشه
 O jānami jān gol bāmo, او جانمی جان گل بامو
 Kāsa kore mi baqal varāmo کاس کوره می بغل ورامو
 برگردان:

تفنگ‌ساز دست راست تو خشک شود
 تفنگ ساختی برای کشتن میرمراد
 او، جانمی جان، گل آمد
 دختر آبی چشم در بغل من آمد

۸۰-

Mārey bashom ba bāq hila re, ماری بشوم به باغ هیل ره
 Hil bāvardam āqā mir morāda dele re, هیل باوردم آقا میرمراد دل ره
 O Jānami jān gol bāmo, او جانمی جان گل بامو
 Mārey bamira mirmorādā khāb bāmo. ماری بمیره میر مرادا خواب بامو
 برگردان:

مادر به باغ رفتم تاگشنیز بچینم
 گشنیز را برای تسکین دل آقا میرمراد بیاورم
 جانمی جان، جانمی گل آمد

مادرم بمیرد، آقا میرمراد را خواب گرفته است

۸۱

Mārey bashom tālār shira re, ماری بشوم تالار شیر ره

Shisha golāb bāvardam āqā mirmorādaa ره شیشه گلاب باوردم آقا میرمراد ریش
risha re

O Jānami jān gol bāmo, او، جانمی جان گل بامو

Mārey bamira āqā mirmorādā khāb bāmo. ماری بمیره آقا میرمرادا خواب بامو.
برگردان:

مادر به تالار رفتم تا شیر بیاورم

یک شیشه گلاب بیاورم که به ریش آقا میرمراد پیاشم

جانمی جان، جانمی گل آمد

مادرم بمیرد آقا میرمراد را خواب گرفته است

۸۲

Shamshir sāzey ti rāsta bāl bakhúsha, شمشیرسازی، تی راست بال بخوشه

Shamshir basākhti āqā mirmorādā bakúsha, شمشیر بساختی آقا میرمرادا بکشه

O Jānami jān O Jānami jān gol bāmo, جانمی جان، جانمی جان گل بامو

Mārey bamira āqā mirmorādā khāb bāmo. ماری بمیره آقا میرمراد خواب بامو

برگردان:

ای شمشیرساز، دست راست تو خشک شود

شمشیر ساختی برای کشتن آقا میرمراد

جانمی جان، جانمی گل آمد

مادرم بمیرد، آقا میرمراد را خواب گرفته است^۱

۱- در گفتن در پایان خواندن هر قطعه عبارتی دیده می‌شود که نشان می‌دهد دختر پریشان‌حال

زنان گیلان از این نظر که بر شوهران خود تسلط دارند شهرت زیادی به هم رسانده‌اند. این چنین رسم و عاداتی حتی در میان طبقات مرفه و ثروتمند جامعه نیز دیده می‌شود. در تمام ایران جایی را مانند گیلان نمی‌توان یافت که در آن مردها فقط یک زن داشته باشند. این رسم حتی در میان طبقات ثروتمند نیز دیده می‌شود.

۸۳

Arā shúma lalaki-orā shúma lalaki	ارا شومه للکی ^۱ او را شومه للکی
Āqā qabā púlaki kishē-dār dallaki	آقا قبا پولکی، کیشه‌دار دلکی ^۲
Kishē-dār Kishē-dār	درخت کیش، درخت کیش
Kishē-dār ba tillembar	کیشه‌دار به تلمبار ^۳
Abrisham khalvār khalvār	ابریشم خلوار خلوار

برگردان:

از این راه می‌روم، درخت للکی، از آن راه می‌روم للکی
قبای آقا پولکی است، بالای درخت کیش

→ نمی‌تواند باور کند که به یکباره، هم مادر و هم عاشق خود را از دست داده است و می‌پندارد که عاشقش در خواب فرو رفته است.

۱- از درختان جنگلی است که به نام علمی *Gleditschia Caspica* معروف است. و به زبان فرانسه *Fevier* نامیده می‌شود. از درختان خاردار جنگلهای شمال ایران است که در جلگه و میان بند پراکنده است. بهترین علوفه زمستانه دام است چوب برون للکی زرد است و در مقابل فشار مقاوم می‌باشد و از این رو غالباً در روستاهای گیلان به جای پایه و جدار ساختمان به کار می‌رود.

فرهنگ گیلکی، ستوده، منوچهر، ص ۲۲۵۰، تهران، بهمن ۱۳۳۲. (م)

ویژگیهای دستوری، سرتیپ پور، جهانگیر، ن.ص. ۲۸۶، نشر گیلکان، رشت، ۱۳۶۹. (م)

۲- کیش نوعی شمشاد وحشی است که برگهایی کوچکتر از شمشادهای معمولی تهران دارد.

fevier فرانسه - *Gleditschia caspica* - للکی

Buis فرانسه - *Buxus sempervirens* - کیش

این درخت را به زبان علمی *Buxus sempervirens* و به زبان فرانسه *Buis* می‌خوانند.

فرهنگ گیلکی، ستوده، یادشده، ص ۲۰۷. (م)

۳- انبار ساقه و خوشه برنج، جایگاه تغذیه کرم ابریشم.

ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، سرتیپ پور، جهانگیر، یادشده، ص ۱۶۳۰.

درخت کیش، درخت کیش
 درخت کیش تو را به تلمبار می‌برم
 و خروار خروار ابریشم به دست می‌آورم

۸۴-

Hamadān hamadān	همدان، همدان
Man boshom be Hamadān	من بشوم به همدان
Bakhúrdam panir-o nān	بخوردم پنیر و نان
Khānakha khāna ābādān	خانه‌خا خانه آبادان

برگردان:

همدان، همدان
 من به همدان رفتم
 نان و پنیر خوردم
 صاحبخانه، خانه‌ات آباد بماند

۸۵-

Bahāra lālazāra man namiram	بهار لاله‌زاره من نمیرم
Tābastān vaqta kāra man namiram	تابستان وقت کاره من نمیرم
Pāiz kesht bakúdam man namiram	پاییز کشت بکودم من نمیرم ^۱
Zamastān bad mahāla man namiram	زمستان بد محاله من نمیرم

برگردان:

فصل بهار دشته‌ها به صورت لاله‌زاری در می‌آیند، در این فصل من نمی‌میرم
 فصل تابستان وقت کار و تلاش است، در این فصل من نمی‌میرم

۱- این مصرع به صورت: «پاییزا سر کونم دارم زمستان» به معنی: «پاییز را می‌گذرانم و زمستان برآیم می‌ماند».

در پاییز من زمین را کشت کردم در این فصل من نمی‌میرم
زمستان، فرصت مناسب نیست و من در این فصل نمی‌میرم

۸۶- ترانه گل الفاس رینانتوس[#]

Dar bazan dar chaka bazan	در بز، درچک بز
Dara kuna sanjāq bazan	در کونه سنچق بز
Júkhúsú Júkhúsú	جو خسو، جو خسو
Kāfarān ti-re bāmo	کافران تی‌ر بامو

برگردان:

در را ببند، دریچه را ببند

در پایین در چفت را ببند

پنهان شو، پنهان شو

کافران برای تو آمده‌اند

۸۷

پریزاد است پریزاد است پریزاد

کاشکی مادر مرا هرگز نمی‌زاد

مرا زایید، اما مادرم مرد^۱

#- الفاس رینانتوس یکی از نخستین گل‌های بهاری گیلان است. کاسه این گل دارای یک برآمدگی است که در میان دو لکه سیاه قرار دارد. این دو لکه بر طبق یکی از روایات محلی گیلان بینی و چشمان دوشیزه‌ای بودند که چون مورد تعقیب عده‌ای کافر قرار گرفت از خدا خواست تا او را نجات دهد و بعد به‌صورت آن گل در آمد.

رسم است که در ماه مارس (۱۲ اسفند تا ۱۱ فروردین) وقتی که این گل شکوفه می‌زند دختران جوان دور آن جمع می‌شوند و ترانه یادشده را می‌خوانند. چنانچه با وزش نسیمی گل تکان بخورد، شادی آنها زیاد می‌شود زیرا فکر می‌کنند «بی‌بی خانه»، دختر جوانی که به شکل گل درآمده از آنها سپاسگزاری می‌کند.

۱- بیت دوم ترانه در متن به‌صورت زیر آمده است:

بسه دست دایهام داد

مادر مرا زایید و مادرم مرد

کسی آمد به دست دایه‌ام داد
 فلک یاری نکرد و دایه‌ام مرد
 شدم محتاج^۱ بزغاله، به شیرش
 فلک یاری نکرد بزغاله‌ام مرد

۸۸-

ماری^۲ ماری^۳ مرا شیرم حلال کن سر قبرم بیا گل و نهال کن
 بنه قبر مرا در یک بلندی که باد از آن رود در وطن من

۸۹-

غریبی سخت مرا دلگیر دارد فلک در گردنم زنجیر دارد
 فلک از گردنم زنجیر بردار غریبی خاک دامنگیر دارد

۹۰- مرگ یک جوان غریب:

برفتم مسجد و در کنج مسجد بدیدم نوجوان خوابیده بیمار
 ای الله یارب الله

بگفتم ای جوان اصلت کجایی بگفتا اصل من در شهر بلغار^{۳*}
 بگفتم ای جوان هیچ‌کس تو داری بگفتا نه پدر مادر نه غمخوار
 غریبان را نه سر باشد نه سامان یتیمان را نه دل باشد نه دلدار
 طیبیان آید و کند طیبیی چو بر ما می‌رسد گوید غریبی^۳

۱- در متن به صورت زیر آمده است:

محتاج به شیر بزغاله‌ها شدم

۲- ماری ماری مرا شیرم حلال کن

سر قبر مرا ببر بلندی

۳- ماری^۳ mārey خوانده می‌شود که به معنی (ای مادر) است. (م)

۳-۳- این روزها، گیلاتی‌ها ارتباطی را که با بلغارهای ساکن کرانه ولگا داشتند از یاد برده‌اند اما با این

حال آنان به چرمهای دباغی‌شده‌ای که از آسترخان می‌رسد چرم بلغار می‌گویند.

۳- در متن به صورت زیر آمده است:

طیبیان آید و کند طیبیی

بر سر ما آید و گوید غریبی

بگفتم ای جوان میل چه داری
 سوی بازار رفتم کنج بازار^۱
 روان گشتم به مسجد کنج مسجد
 او را بردم به سوی لات رودبار^۲
 بیا ای قبرکن بهر جوان قبری بکن
 بریختم خاک با دست و بکندم تا به سینه^۳
 سرقبر جوانی من رسیدم
 بدیدم نوجوان آهی کشید و من شنیدم
 بگفتم ای جوان آهی کشیدی من شنیدم
 بگفتا از جوانی خودم خیری ندیدم^۴

۹۱-

بدم بادا بدم باد صباخی
 خبر را تو رسان بر مادر پیر
 بگو ای مادر فرخنده من
 نداری خبر، چه آمد بر سر من
 من گل تازه بودم اندر چمن
 یکباره فرو ریخت برگ و بال من
 شبان را داده ما را تو چون شیر
 بیا شیر تو را بر ما حلال گیر

۹۲-

عجب ماه بلند ستاره دنبال
 بزرگ قافله کی می کند بار
 سه منزل را به یک شب من برانم
 برای خاطر یار وفادار

۹۳-

دو تا یاریم که مرگ هم نینیم
 گلها خرمن کنیم سایه نشینیم
 الهی مردمان بد بمیرند
 چنان گردند که روی هم نینند

۱- در متن به صورت زیر آمده است:

برفتم سوی بازار در کنج بازار

۲- در متن به صورت زیر آمده است:

او را بردم رودبار لات رودبار

۳- در متن به صورت زیر آمده است:

بیا ای قبرکن بهر جوان قبرکن

۴- در متن به صورت زیر آمده است:

بگفتا از جوانی خیری ندیدم

بریختم با دست و بکندم تا به سینه

۹۴-

دو تا نارو دو تا سیب و دو گردو دو تا یار وفاداریم هر دو
دو تا دشمن دکت^۱ امی میانه به توفیق خدا بیمارند هر دو

۹۵-

بنفشه کردمان لاله باشد کار عاشق شب و روز ناله باشد
دعایی می‌کنم آمین بگویند که عمر یار من صدساله باشد

۹۶- چیستان:

پرش:

ببارد برف و باران من نبوم^۲ تر به دریا^۳ در باره بر زمین زر
سؤال از تو پرسم پهلوی خوان کدام مرغست که دارد شصت و یک پر

پاسخ:

آن افتابه ز مشرق می‌زند پر به دریا می‌رود نمی‌شود تر
جوابت را بگویم پهلوی خوان جبرئیل است که دارد شصت و یک پر

۹۷-

بیا دختر به حق آشنایی بزن بر گردنم دست حنایی

...

۹۸-

منی^۳ خلخالیم تو دیلمانی مرا چه خوش بامو تی مهربانی
ترا قسم دهم به تی جوانی مرا دست و ر مدار تا می‌توانی

۹۹-

به قربان کمر پر یراقت بیا جاناکه من مردم ز داغت

۲- نبوم (نیم nabam) به معنی «نمی‌شوم». (م)

۱- دکت dakat به معنی (افتاد). (م)

۳- منی (= من بی) به معنی من یک

اگر روزی دو صد بارت نبینم پرنده در هوا گیرم سراغت

۱۰۰-

سر کوه بلند من باشم و یار بلور و یاسمن من باشم و یار
بلور و یاسمن گلهای شب من میان یک کفن من باشم و یار^۱

۱۰۱-

مسلمانان من از کشتی بامومه^۲ برای دختر رشتی بامومه
الهی بشکند لنگر کشتی نصیب من شود دختر رشتی

۱۰۲-

پسر: بیا دختر که باب تو گدایه دو چشم نرگست کار کجایه
دختر: چه کار داری که باب من گدایه دو چشم نرگسم داد خدایه

۱۰۳-

بیا بلبل از این کوچه گذر کن بزن چه چه برو یاره خبر کن
اگر یارمه دیدی در کنج خلوت بگو ای کافر، ای بی مروت^۳

۱۰۴-

برفتم^۴ بر سر پورد شکسته بدیدم دختری موزون نشسته

...

۱- در روستای اشکلک رحیم آباد رودسر این ترانه را به صورت زیر می خوانند:

سر کوی بولن من باشم و تو میان یک چمن من باشم و تو
خداکاری کونه یک شب بمیریم میان یک کفن من باشم و تو
بشری، محمد، یاد شده ۲- در متن (می آیم) نوشته شده است. (م)

۳- این ترانه را در آج بیشه Aj.bisha بجاار بنه Bajār bana رشت چنین می خوانند:

بیا بولبول جه آ کوچای گوذر کون بزن چاپ چاپ بوشو یارا خبر کون
بزن چاپ چاپ بوشو پیش گول من بزن زانو بوکون درد دیل من
بشری، محمد، یاد شده

۴- بیت اول این ترانه در متن به صورت زیر آمده است:

مسلمانان برفتم بر سر پورد شکسته بدیدم دختر موزون نشسته

۱۰۵-

خودم سبزه که یارم سبز پوشه مکان یار من در بارفروشه
اگر خواهی نشانش را بگویم دکان بزازان گل می‌فروشه

۱۰۶-

گهی در لار و گه در لارجانم* گهی در ملکت^۱ مازندرانم
گهی چادر زنم در پشت طهران مدام در پیش یار مهربانم

۱۰۷-

کلاغ سرسیاه بال تولای لای از این راه آمدی یارم ندیدی
اگر یار مرا دیدی به خلوت بگو ای کافر و ای بی‌مروت

۱۰۸-

قلیان نازنازا من بنازم قلیان نی درازا من بنازم
زن خوبی که دارد آدم بد کار و بار خدا را من بنازم

۱۰۹-

بلند بالا مرا مهمان خود کن مرا زیر لب دندان خود کن
اگر از من ببینی بی‌وفایی بکش خنجر بکش قربان خود کن

۱۱۰-

بیا دختر تونی^۲ خیلی رشیدی کبابم کردی و سیخم کشیدی
کبابم کرده ما را مسوزان به درگاه خدا دارم امیدی

۱۱۱-

عجایب دختری دیدم نمط‌مال که خورشید جهان را کرده پامال
اگر مهر علی در سینه داری مرا مثل نمط بر سینه‌ات مال

*- لار و لاریجان دو ناحیه کوهستانی میان تهران و آمل هستند.

۱- در متن (ملک) نوشته است. (م) ۲- به معنی تو هم. (م)

۱۱۲-

مسلمانان دل من دودی دارد فلانی دختر مضبوطی دارد
نشانش را بگویم گر شناسی در خانه‌اش درخت توتی دارد

۱۱۳-

سکینه نعل کفشت را طلا کن سکینه حاجتی دارم دوا کن
به حمام می‌روی پای پیاده دو پا را در رکاب اسب ما کن

۱۱۴-

تویی هم گلشن و هم بلبل من میان هر دو ... منزل من
اگر یک شب در آن منزل بمانم نماند آرزویسی در دل من

۱۱۵-

گل روی تو دارد خال بسیار هر که دارد مال بسیار
من مسکین که هیچ مالی ندارم دل پر درد دارم داغ بسیار

۱۱۶-

کلام‌الله بیار فالت بگیرم بزیر فال احوالت بگیرم
کلام‌الله کند که قصد جانم به غیر از تو دیگر یاری ندارم

۱۱۷-

بدم بادا بدم بادا بدم باد خبرم را ببر بر استرآباد
خبرم را ببر پیش سکینه دو سال در گردن و ...

۱۱۸-

شب شنبه ز کرمان بار کردم دو منزل را به عشق یار کردم
سه منزل آمدم یاره ندیدم گریبان تا به دامن پاره کردم

۱۱۹-

دلم تنگ است^۱ و دل تنگم تو کردی سفید بودم سیاه رنگم تو کردی
منی^۲ مرغی بدم هر جا زدم پر خدا دانه^۳ مرا پابند تو کردی

۱۲۰-

سر کوهی بشوم گله چرانی اتا^۴ دختر بدیم حیران بمانی

...

بگفتم پول در کیسه، کیسه در انبان انبان پشت اشتر، اشتر به کرمان

...

۱۲۱-

سرکوهی بشوم فریاد کردم امیرالمؤمنین را یاد کردم
امیرالمؤمنین یا شاه مردان دلی ناشاد دارم شاد گردان

۱۲۲-

عجب خال سیه افکنده‌ای تو تمام ملک گیلان بنده تو
تمام ملک گیلان تا به شیراز به قربان لب پُرخنده تو

۱۲۳-

سرکوهی بلند ماهی برآمد صدای نعل کفش گوش من آمد
دلم گوید که یاغی بر سر آمد زبان گوید مترس جان دلبر آمد

۱۲۴-

هوا گرمه بسوختی^۵ یار جانی بیا سایه نشینیم یک زمانی
بیا سایه نشینیم آبی نوشیم دیگر حسرت نماند بر جوانی

۱- در متن (دلم تنگ و دلم تنگم تو کردی) نوشته است. (م)

۲- منی (= من یی man-i) به معنی (من یک). (م)

۳- دانه dāne به معنی (می‌داند). (م) ۴- اتا (= ایتا itā) به معنی (یک یا یکی). (م)

۵- بسوختی basokhti به معنی «سوختی». (م)

۱۲۵-

کلا^۱ سرخ شوی^۲ داغ تو نالم طمع بر میوه باغ تو دارم
اگر میوه فروشی من خریدار اگر خیرات کنی بخشم نگهدار

۱۲۶-

سر ره را تو داری کوچه را من سیه زلفان تو داری شانیه را من
سیه چشمه باور^۳ شرمه بریزم سفید رو را تو داری آرزو من

۱۲۷-

بیا دختر تو مادر داری یا نه به مرگ من برادر داری یا نه

...

۱۲۸-

چدر گردی^۴ چدر گردانی ما را چدر چشمک زنی کور کردی ما را
چدر چشمک زنی امروز و فردا جوانی برده‌ای^۵ پیر کردی ما را

۱۲۹-

مرا دیدی چرا لب خنده کردی مرا تی مست چشم بنده کردی

...

۱۳۰-

مرا دیدی بخندیدی سبب چیست دو ابرو را گره کردی سبب چیست
اگر ما را نخواستی چون نگفتی مرا خون در جگر کردی سبب چیست
تو را دیدم بخندیدم همین است یقین دارم تو را در خور نه این است
به تو و من مبارک نیست پیوند^۶ فلک عقد مرا با دیگران بست

۱- کلا kelā به معنی «دختر». (م) ۲- شوی shevi به معنی «پیراهن». (م)

۳- باور bāvar به معنی «بیاور». (م) ۴- چدر chadar به معنی «چه‌قدر». (م)

۵- در متن «جوانی برده» نوشته است. (م)

۶- در متن «به تو و من نامبارک باد عقد پیوند» نوشته است. (م)

۱۳۱-

داغ کردی تو ما را داغ کردی سر آتش مرا کباب کردی
تو اول کرده‌ای^۱ شیرین زبانی سر آخر به من شلتاق کردی

۱۳۲-

تو که رفتی ندادی آشنایی منم از قهر نگفتم کی می‌آیی
چراغ مجلس نور الهی سلامت باش هر وقتی^۲ می‌آیی

۱۳۳-

درخت خوبست سرش پرکنده باشد جوان خوبست لبش پرخنده باشد
جوانی که ندارد مال دنیا بمیرد بهتر است تا زنده باشد

۱۳۴-

بهاره چه خوبه با بوی دختر عسل با روغن و گوشت کبوتر
مادر بیرون بامو^۳ بهتر جه دختر غلام مادر و شیدای دختر

۱۳۵-

سر راهت نشینم من خدنگی برای نازنین سبزه رنگی
هر آنکس سبزه‌رنگ از من جدا کرد اول تیری خورد دویم تفنگی

۱۳۶-

آقدر^۴ آه کشم بندر بسوزد اول کشتی دویم لاور^۵ بسوزد
دگر آه می‌کشم بر طالع یار بلکه مازندران یکسر بسوزد

۱۳۷-

نگارم بر سر بام آمد و رفت دوباره بر تنم جان آمد و رفت
مگوئید و مبخندید ای عزیزان نگارم چشم‌گریان آمد و رفت

۱- در متن «کردی» نوشته است. (م)
۲- در متن «هر وقت» نوشته است. (م)
۳- بامو bāmo به معنی «آمد». (م)
۴- آقدر a-qadar به معنی «آن قدر». (م)
۵- لاور lāvar به معنی «لنگر کشتی». (م)

۱۳۸-

الهی سنگ مرمر می‌شدم من به زیر پای دلبر می‌شدم من
اگر جلاد بیاید خورش بریزد خودم تنخواه دلبر می‌شدم من

۱۳۹-

بنال بلبل بنال تا من بنالم تو عشق گل بنال من عشق یارم
تو عشق گل بنال سه‌ماه و ده‌روز من عشق یار بنالم هر شب و روز

۱۴۰-

سحرگاهی برفتم بر سر راه بدیدم^۱ دختری پیرهن یک لا

...

۱۴۱-

بهار بامو لاله سر برون کرد بنفشه خاکپای یاسمن کرد
بنفشه نو خط و لاله پیاله گل سرخ و سفید سیر چمن کرد

۱۴۲-

ماری^۲ ماری مرا شیر حلال کن می قبر سر^۳ بیا سیب نهال کن
جهاز نصف کاره صرف من کن خویش و قومان مرا تسلی کن

۱۴۳-

ماری ماری من آرامش^۴ ندارم وقت گل چیدن دامن ندارم
وقت گل چیدن من در غریبی خبر از خود و خانمان ندارم

۱۴۴-

آسمان ستاره دینار دینار خبر بامو^۵ می^۶ یار بیمار بیمار

۱- در متن «بدیدی» نوشته است. (م)

۲- «بیا» به متن افزوده شد. (م)

۳- ماری به معنی «ای مادر». (م)

۴- در متن «آرام» آمده است. (م)

۵- «بامو» به معنی «آمد». (م)

۶- «می یار» مراد «معشوقه من» است. (م)

می دسمال دبستم سیب و انار بشوم با آرزو دیدار بیمار^۱
 ۱۴۵- (غریق)

سیاه^۲ اسبه سوار بوم^۳ رو به خانه اجل ما را بگفت^۴ لب روخانه
 اجل ما را مکش مرد جوانم یادگار پددر مادر بمانم^۵
 ۱۴۶-

خروسی^۶ پر مزن وقت سحر نی به خفتن عاشقم مرا خبر نی
 الهی ای خروسه لال بی لال^۷ مرا از خواب شیرین کردی بیدار
 ۱۴۷-

شب در همه شب مثال شمع می‌سوزم پیراهن^۸ یار دست^۹ دبو می‌دوزم
 یارم گفته که بخیه را کج زده‌ای خیاط نیم به عشق دل می‌دوزم^{۱۰}
 ۱۴۸-

مگر از بام آمدی قبای ما شی به دل گفتم که دلدارم تو باشی
 مگر الماس تراشی دل می‌تراشی
 ۱۴۹-

هر آنکس عاشق است از جان نترسد مدام از کننده و زندان نترسد
 دل عاشق مثال گرگ گشنه که گرگ ازهای‌های چویان نترسد
 ۱۵۰-

حلقه در را زدم تا نصف شب در و انشد انتظار یار ماندم دلبرم پیدا نشد

۱- در متن «بشوم دیدن بیمار» آمده است. (م) ۲- به معنی «اسب سیاه را». (م)

۳- به معنی «بودم». (م) ۴- در متن «بگفته bagefta» آمده است. (م)

۵- در متن «بلکه بمانم» آمده است. (م) ۶- در متن «خروس‌ای» آمده است. (م)

۷- در متن «الهی دارم خروس‌ای ترا لال بی لال» آمده است. (م)

۸- در متن «پیرهن» آمده است. (م)

۹- دست دبوو dast-dubo به معنی «در میان دبستم بود». (م)

۱۰- در متن به‌صورت زیر آمده است:

«یار مرا گفت بخیه را کج زدی خیاط نبودم به عشق دل می‌دوختم». (م)

پاسبانان آمدند و هر دو کتفم بسته شد هیچ عاشق مثل من در عاشقی رسوا نشد

۱۵۱-

دل و دلدار من مازندرانه مگر مازندران کاغذ گرانه
اگر کاغذ نباشد برگ نارنج مگر دیدار یار بر من حرامه

۱۵۲-

بالای تلار^۱ بس بلندی من و تو چادر بزیم ...^۲ من و تو
گر باد صبا بر بخورد بر من و تو پیچیده شود زلف من و کاکل تو^۳

۱۵۳-

آن وقت که توت^۴ بود دلبرت من بودم حالا که شکر یافته^۵ ای من توتیم
وقتی بشود تو از شکر سیرایی گنجشک شوی به خوردن توت ایی

۱۵۴-

خال تو خال فرنگ است مگر لب تو ریزه قند است مگر
دل من دل تو را می خواهد دل تو پارچه سنگ است مگر

۱۵۵-

سببی بفرست که سیب سعدی باشد لیمو بفرست که قند کاری باشد
قاصد بفرست که اعتباری باشد وقتی بفرست که خانه خالی باشد

۱۵۶-

پاتاوه^۶ کبود بند پاتاوه کبود در شهر شما غریب و بیچاره که بود
در شهر شما غریب و بیچاره منم در باغ شما انار پردانه منم

۱- در متن «بالای تلار بلند» آمده است. (م) ۲- در متن «با هم» آمده است. (م)

۳- در متن به صورت زیر آمده است:

گر باد صبا بر خورد بر من و تو پیچیده شود زلف من و کاکل تو

۴- در متن «آن وقت توت» آمده است. (م) ۵- در متن «شکر یافته من توتیم» آمده است. (م)

۶- نوار پهنی که به پای می بندند، پایبج هم می گویند. (م)

۱۵۷-

گر ماه تویی^۱ ستاره روز منم گر نقره تویی^۲ نگین فیروزه منم
گر طعنه زنی به من که من خوبترم تو گوهر شب چراغ و من شاه زرم^۳

۱۵۸-

نازنینی^۴ و دلم دیوانه تو قیروک کردی نیایم خانه تو
قیروک کردی که من مسجد بخوابم تنم در مسجد و دل خانه تو^۵

www.tandis.de
تندیس

۱-۲- در متن «توی» آمده است. (م)

۳- در متن «تو گوهر شب چراغی و من شاه زرم» آمده است.

۴- «و» به متن افزوده شده است. (م) ۵- در متن «دل در خانه تو» آمده است. (م)

ترانه‌های محلی لاهیجان

گیلان خروسه‌هایی دارد که افزون بر بزرگی اندام، در جنگیدن با خروسه‌های دیگر نیز شهرت زیادی دارند. درست همان‌طور که کوه‌نشینان گیلان جنگ گاوهای نر «ورزا جنگ» و یا قوچها را راه می‌اندازند، ساکنان جلگه‌های گیلان نیز خروسها را به جنگیدن با هم وا می‌دارند.

ترانه زیر سخنانی است از کسی که به سبب هوس و ذوق خود به این کار پرداخته بود با خروسش که در جنگ شکست خورده است:

Ay-vāy tala tā, bichāra tala.tā ایوای طله تا، بیچاره طله تا

Paspas brúti tā ba dare lāna tala.tā پس پس بروتی^۱ تا به در لانه طله تا

Dar vaqta khorash dor khoniyo dānahe در وقت خورش دُر خونی و دانه گوهر
gowhar

Dar vaqta jadal rú ba útāq ani tala. tā در وقت جدل رو به اتاق آنی طله تا

Jāye to shodast āngah و لانه چشمه و لانه فک و چشمه و لانه

fako-chashmaho lāna

Nani ba safe jang tú mardāna tala.tā نانی به صف جنگ تو مردانه طله تا

۱- در متن (بورتی burati) آمده است. (م)

Sad bār ta bútam bazan āhasta kriko صد بار ته بوتم بزن آهسته کریکو

Nāgah shapitak āna ba ti lāna tala.ta ناگه شپتک انه به تی لانه طله تا

برگردان:

ای وای خروس من، خروس بیچاره من

تو از ترس پس پس تا در لانه‌ات گریختی

به هنگام خوردن دَر و گوهر، بهترین دانه‌ها را بر می‌چینی و

وقت جنگیدن، خروس من، پشت می‌کنی و به سوی اتاق می‌آیی

و بدین سبب است که جای تو زیر فاکون و پهلوی تخم‌هایی که برای تخم‌کردن

زیر مرغ گذاشته‌اند و کنار لانه شده است

و مردانه به صف جنگ نمی‌آیی

صد بار به تو گفتم تا آواز کریکوی خود را آهسته فریاد بزنی

بترس از اینکه ناگهان گربه وحشی به لانه‌ات بیاید^۱

۱- در خواندن این ترانه به گویش لاهیجانی از یاری آقای عبدالله ناصر شریف، از شاعران لاهیجان و متخلص به شریف، برخوردار شده‌ام. (م)

ترانه‌های کوه‌نشینان رودبار^۱

۱-

Ba Gilān man bashom bāri babandom	به گیلان من بشوم باری ببندم
Gela dokhtar bedem heyrān bamāndom	گله دختر بدیم حیران بماندم
Gela dokhtar itā búsā ba man deh	گله دختر ای‌تا بوسه به من ده
Rafiqānam bashon tanhā bamāndom	رفیقانم بشون تنها بماندم
Rafiqānat bashon kheyro salāmat	رفیقانت بشون خیر و سلامت
Man ti yārekam tā ba qayāmat	من تی یارکم تا بر قیامت ^۲

برگردان:

۱- در ایران مناطق بسیاری به نام «رودبار» وجود دارد، که معمولاً با داشتن یک پسوند در آخر این نام از هم تمیز داده می‌شوند. مانند رودبار النگه که ناحیه‌ای از تهران است، یا رودبار الموت که به قزوین تعلق دارد.

منطقه مورد نظر را به خاطر درختهای زیتون بسیاری که دارد «رودبار زیتون» می‌گویند.
۲- این ترانه در رودبار به صورت زیر شنیده می‌شود:

Besham Gilon ke tā bāri babandom,	بشوم گیلون که تا باری ببندم
Bediyom kelekā heyron bamondom,	بدییوم گله کلکا حیرون بموندم
Gele kelekā meno āda yatā khosh,	گله کلکا منا آده یتا خوش
Rafiqonom beshan tanhā bamondom,	رفیقونوم بشان تنها بموندم
Rafiqon te beshan kheyro salāmat	رفیقون ته بشان خیر و سلامت
Man te ɔ yārakom tā ke qeyāmat.	من ته ابارکوم تا که قیامت

من به گیلان رفتم تا کالایی بخرم و بار اسب خود کنم
دختر گیلکی را دیدم و از زیبایی او حیران ماندم
گفتم: «دختر گیلک مرا به نوازشی شاد کن
دوستانم رفته‌اند و من تنها ماندم»
گفت: «اگر دوستانت رفته‌اند به خوشی و سلامتی بروند
این منم که تا روز قیامت یار تو هستم»

۲-

Bijār k̄āra korey te sāya dārom

بیچار کار کوری تی سایه دارم

...

...

Bijāra k̄ār aye forsāt nadārom

بیچار کار ایه فرصت ندارم

Amān amān mi gele lākú

امان امان می گله لاکو

...

برگردان:

ای دختر هنگام کار در مزرعه است و من سایبان تو هستم

...

...

کار در مزرعه سر می‌رسد و من فرصتی ندارم

امان! امان! دختر گیلک من

...

۳-

Mani rúdbāriyom mishom ba Rúdbār,

منی رودباریم می‌شم به رودبار

Gele dokhtar bedem tire nāranj dār,
Elāhi nāranj dār tú nāvāri bār
Marā az eshq búsho mi nāzanin yār

گله دختر بدیم زیر^۱ نارنج دار
الهی نارنج دار تو^۲ ناوری بار
مرا از عشق بشو می‌نازنین یار^۳
برگردان:

من یک رودباری هستم و به سوی رودبار رفتم
دختر گیلکی را زیر درخت نارنج دیدم
درخت نارنج، خدا کند که هیچ میوه ندهی
عشق یار نازنین من از دل من بیرون شده است

۴-

Bolbole chandi banāli bar sare dar,
Marā divāna kardi vā babi lāl,
Sa māh naliyo noh māh lāl gardi,

بلبله چندی بنالی بر سر دار
مرا دیوانه کردی و ابی^۴ لال
سه ماه نالی و نه ماه لال^۵ گردی

۱- به متن افزوده شده است. (م)
۲- این ترانه در رودبار به صورت زیر شنیده می‌شود:

Man ke Rudbāriom beshom be Rúdbār
Bediyom gile dokhtar zire o dār
Elāhi nāranj dār hargaz mori bār
Bamonest eshqe me o nāzanin yār,
Basham az eshqe me o nāzanin yār,
Bamonest tā qayomat eshqe o yār

من که رودباری یوم بشوم به رودبار
بدیوم گیله دختر زیر آ دار
الهی نارنج دار هرگز مری بار
بمونست عشق مه آ نازنین یار
بشام از عشق مه آ نازنین یار
بمونست تا قیومت عشق آ یار
برگردان:

من که رودباری هستم به سوی رودبار رفتم
دختر گیلک را زیر آن درخت دیدم
درخت نارنج! خدا کند که هرگز میوه ندهی
عشق آن یارم در دلم باقی مانده است
از عشق یار نازنینم، خودم را از یاد برده‌ام

عشق آن یارم تا قیامت بر دلم باقی مانده است ۴- در متن بی bi آمده است. (م)
۵- در متن لاله lal آمده است. (م)

Agar mardī banāli sāli tā sāl.

اگر مردی بنالی سالی تا سال^۱

برگردان:

ای بلبل تا چه وقت روی درخت ناله سر می‌دهی

با صدای ناله‌ات دیوانه‌ام کردی باید که لال شوی

سه ماه می‌نالی و نه ماه دیگر را لال می‌شوی

اگر غیرتی در تو هست باید که از آغاز سال تا سال دیگر بخوانی

۵

Dotā sibo dotā mú bā do qoncha,

دو تا سیب و دو تا مو با دو غنچه

Babar har shesh badeh bar yāre nowcha,

ببر هر شش بده بر یار نوحه

Dotā múye síah zolfat ba man deh,

دو تا موی سیاه زلفت به من ده

Babandam yādgāri bar kamāncha.

ببندم یادگاری بر کمانچه^۲

Manāi bolbol chere nali sare dār,

Mano divāna kardi vā bābi lāl,

Sa māh nāliyo noh māh lāl moni,

Agar mardī banāl i-sal ba o-sāl.

۱- این ترانه را به‌صورت زیر هم می‌خوانند:

منال بلبل چره نالی سر دار

منا دیوانه کردی وا به بی لال

سه ما نالی و نه ما لال مونی

اگر مردی بنال ای سال به ا سال

برگردان:

ای بلبل ناله سر نده چرا بر روی درخت می‌نالی

دیوانه‌ام کردی، باید که لال شوی

سه ماه را می‌نالی و نه ماه را لال می‌مانی

اگر مردی از این سال تا سال بعد ناله سر بده

۲- این ترانه را به‌صورت زیر نیز می‌خوانند:

Dotā sibo dotā mú bā do qoncha,

Ādi i shesh tā bahre yāre nowcha,

Bagú āda dotā zolfe siyā rā,

Dabastam yādgāri bar kamoncha.

دو تا سیب و دو تا مو با دو غنچه

آده ای شش تا بهر یار نوحه

بگو آده دو تا زلف سیا را

دبستم یادگاری بر کمونچه

برگردان:

دو تا سیب و دو تا مو و دو غنچه (لیانت)

این هر شش تا را به یار نوجوانت بده

برگردان:

دو دانه سیب و دو تار مو و دو (غنچه) لبانت
هر شش تایی اینها را ببر و به یار نوجوانت ببخش
تنها دو تار مو از زلف سیاهت را به من بده
تا آن را به رسم یادگار بر کمانچه‌ام ببندم

ع

Brābar neshte bú eyvān bar eyvān, برابر نشسته بو ایوان بر ایوان,

Do chashmān bar mano do dast ba qalyān, دو چشمان بر من و دو دست به قلیان
qalyān,

Elāhi bamira ti rahnamāyān, الهی بمیره^۱ تی راهنمایان

Tene sorkha golo me tāzah reyhan تنه سرخ گل و مه^۲ تازه ریحان^۳

برگردان:

او برابر من نشسته بود، ایوان ما مقابل هم بود
دو چشمانش به من بود، و دو دستش روی قلیان

→ بگو که دو زلف سیاهش را به من بدهد

۱- در متن (بمیرد) آمده است. (م)

۲- در متن (می) (mī) آمده است. (م)

۳- این ترانه را به صورت زیر نیز می‌خوانند:

Barābar neshte bú me yār konje eyvān, برابر نشسته مه یار کنج ایوان

Do tā chashmon ba man do dast ba qalyon, دو تا چشمون به من دو دست به قلیون

Elāhi bamira ti rahnamāyon, الهی بمیره ته راهنمایون

Tú-i sorkha golo me tāza reyhon, توئی سرخ گل و مه تازه ریجون

برگردان:

یار من در کنج ایوان برابر من نشسته است

دو چشمانش به من و دو دستش به قلیان است

الهی که راهنمایان تو بمیرند

تو گل سرخی هستی و من ریحان نورسی هستم

الهی آنان که راهنمای تو شدند بمیرند
تو گل سرخی هستی و من هم ریحانی نو رسیده

۷-

Shabe tāra ke gorgān mibarad mish, شب تاره که گرگان می‌برد میش
Siyah zolfat hemāyel kon biyā pish, سیاه زلفت حمایل کن بیا پیش
Agar madar ba to ahvāl bagirad, اگر مادر به تو احوال بگیرد
Bagú māle khodā dādam ba darvish. بگو مال خدا دادم به درویش^۱
برگردان:

شب آن چنان تاریک است که گرگها میشها را می‌برند
زلف سیاهت را به گردنت بیاویز و پیش من بیا
اگر مادرت از تو در اینباره چیزی پرسد
بگو چیزی از خدا نزد من بود و آن را به درویش بخشیدم

۸-

Biyā dokhtar man az búye to mastam, بیا دختر من^۲ از بوی تو مستم
Miyāne dokhtarān del bā to bastam, میان دختران دل با تو بستم
Miyāne dokhtarān khújo golābi میان دختران خوج و گلایی

...

برگردان:

ای دختر! بیا نزد من بنشین که بوی تو مستم کرده است

۱- این ترانه را به صورت زیر هم می‌خوانند:

Shave tāra ke gorgon mi baran mish, شوه تاره که گرگون می‌برن میش
Siyā zolfat hemāyel kon biyā pish, سیا زلفت حمایل کن بیا پیش
Agar te mār te ahvāla bagira, اگر ته مار ته احواله بگیره
Bagú māle khodā dādam 'ba darvish. بگو مال خدا دادم به درویش

۲- در متن (منی mani) آمده است. (م)

میان دختران به تو دلبسته‌ام
میان دختران، امروز خوج (گلابی وحشی) و گلابی

...

www.tandis.de
تندیس

www.tandis.de

تندیس

ترانه‌های تالشی

اطلاعات جسته و گریخته‌ای را که در مورد اصل و نسب تالشها، در همان محل به دست آورده‌ام، اطمینان دارم که به سبب نبودن مدرک و سند بهتری در این زمینه، جالب خواهد بود.

در قرن یازدهم، یکی از نوادگان چنگیزخان، که گمان می‌رود «خدابنده» باشد، با راهنمایی و کمک وزیر خود «امیر چوپان» چندصد قبیله را به فرماندهی یکی از سرداران خود به نام «تالش» در ساحل خاوری دریای خزر، میان منطقه گسکر و آذربایجان مستقر نمود. گرچه این منطقه بعدها نیز به تصرف بیگانگان درآمد اما نه تنها به مغولان، که در اثر اختلاط با مردم ایران و از دست دادن اصل و ریشه خود به نابودی کشیده شدند تالش می‌گفتند، بلکه بازماندگان آنان نیز خودشان را به قبول نام فاتح این ناحیه عادت دادند. امروزه همه قبیله‌هایی که از دیناچال Dināchal تا لنکر زندگی می‌کنند تالش نامیده می‌شوند و تمامی آنان از دارا و ندار به زبان ترکی حرف می‌زنند، اما فهم زبان آنها برای مردم عادی دشوار است. و میان خودشان، همانند وقتی که با اربابان خود حرف می‌زنند، آنها به همان زبان محلی خودشان یعنی زندو-ایرانی، سخن می‌گویند. گرچه ممکن است همان طوری که در متن دیده می‌شود ترکیبات زبان آنان با پاره‌ای از بارهای ترکی همراه باشد اما زبان تالشی تمامی شکل‌های قدیمی خود را حتی بهتر از زبان گیلکی حفظ کرده

است و این امر ممکن است به این دلیل باشد که مردم تالش خود را ملت مستقلی می‌شناسند و هیچ علاقه‌ای ندارند از اینکه با قید زناشویی با دیگر گیلانی‌ها که به اینها به چشم بیگانه می‌نگرند مخلوط شوند. وانگهی در منطقه آنان هرگز شهرهای بزرگی مانند رشت و لاهیجان و... یعنی جاهایی که در آنها طبقات اعیان با زبان درباری سخن می‌گویند، و این امر کم و بیش در تغییر گفتار ساکنان روستاهای همسایه نفوذ داشته است، پیدا نمی‌شد.

زبان محلی تالشی از نظر داشتن حروف باصدا محدود است ولی بی‌صداهای زیادی دارد و هماهنگی آواهای آن طوری است که می‌توان آن را ایتالیایی زبان فارسی شناخت.^{۳۳}

۱-

Kinelym kinelym enguri dāne	کینه لیم، کینه لیم انگوری دونه
Telyne zulfebend neqryne shāne	طلینه زلفه‌بند نقرینه شونه
Khudāvendā, chemen kārī deresan	خداوندا چمن کوری دراسون
Desty zelfun beghīem desty shāne	دستی زلفون بگیم دستی شونه

برگردان:

دخترک، دخترک دانه انگور
 زلفبند تو از طلا و شانه‌ات از نقره است
 خداوندا طوری کار مرا جور کن
 که یک دستم بر زلف یار و دستی هم بر شانه‌اش باشد

۲-

Kinelym kinelym nāmly gullistān	کینه لیم، کینه لیم ناملی گلستون
Ebrishym shālie, khāl beste destān	ابریشم شای یه خال بسته دستون

۳۳- برگردان صفحه‌های ۵۰۶ و ۵۰۷ متن انگلیسی. (م)

Rúzhi bebú búham bāshte shehristān روزی بیو بو هم باشته شهرستان
Begerden devam em reshte destān بگردن دَوم امرشته دستان
برگردان:

دخترک، دخترک که نامت گلستان است
پیراهنت ابریشمی و دستهای خالکوبی شده است
روزی برسد که به شهرستان تو بیایم
و دستهای حنا بسته‌ات را دور گردنم بیندازم

۳-

Kinelym kinelym nānovy deste کینه لیم کینه لیم نانوی دسته
Tu in pusht u kulun kiu beste تو این پشت کلون کیو بسته
Be deli bogene peikane deste به دلی بگنه پیکانه دسته
Cho āteshy chu derya shóele beste چو آتشی چو دریا شعله بسته
برگردان:

دخترک، دخترک دسته نعناع
چه کسی را به کولت بسته‌ای
دسته پیکان بر دلش بنشیند
مانند آتشی که در دریا شعله‌ور شود

۴-

Kine nāzy bekushtim kine nazy کینه نازی بکشتیم^۱ کینه نازی
Gerden cho keringe dú chesh cho bāzy, گردن چو کورنگه دوچش چو بازی
Āvdumanem be khudā kerdukuhām, او دمانم بخدا کرده کوهام
Berse y kefte jengi du bāzy. برسه‌ای کفته جنگ دو بازی

۱- در متن «بکشتمی» آمده است. (م)

برگردان:

ناز دخترک مراکشت، ناز دخترک
گردنش چون گردن کلنگ (دُرنا) و دو چشمش مانند چشمان باز است
در مصلحت و کار خدا حیران مانده‌ام
که چگونه دو باز را به خاطر یک کیوتربه جنگ وای دارد

هـ

Qalyānym kuk okerdy i tenio, قلیونم کوک اُکردی ای تنی یو
Dilem sute kebābe i tenio, دلم سوته کبابی ای تنی یو
Āsmānem āmie hefto melaike, آسمانم آمیه هفتو ملائک
Hemeshon sujde beste i tenio. همه‌شون سجده بسته ای تنی یو
برگردان:

قلیان را به خاطر یک نفر چاق کردم
دلم به خاطر یک نفر می‌سوزد و کباب شده است
از آسمان هفت فرشته آمدند
و همه آنان در مقابل خدا سر بر خاک کردند

ع

Dody be ju-i bedāish doderas, bú دودی بجوئی بدایش دو درس بو
Nemu-i be jú-i debendi domres bu, نمویی^۱ به جوئی دبندی دوم رس بو
Heyfe gul be nākāmy bechyny, حیفه گل بنوکومی بجینی
Bepiā-iy sebr kerdei komres bu. به پیایی صبر کردی کوم رس بو

۱- نمو (نمنا) عبارت است از کومه‌ای در کنار برکه، که کمینگاه شکارچیان مرغایی است. شکارچیان با به پرواز درآوردن اردکهای دست‌آموز در مسیر مرغایان مهاجر و بازی نور چراغ بر آب مرغایان مهاجر را به دنبال اردکهایی که بعد از پروازی کوتاه بر آب می‌نشینند به برکه کشانده با دام یا تیر شکار می‌کنند.

سرتیپ پور. جهانگیر، ویرگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، نشر گیلکان، ۱۳۶۹، ص ۳۰۲.

برگردان:

جایی فریاد بزن که فریادرس باشد
نما را جایی ببند که احتمال شکار باشد
حیف است که گل نشکفته‌ای را بچینی
باید صبر کنی تا شکفته شود

۷-

Bāzgiyā seyod pi onīia bebi باز گیا صیاد پی اونیه به بی
Du cheshem eze retege si onīia bebi دو چشمم از رتگه^۱ سی اونیه به بی
Her kesy sekhte be ostādy debinde هر کسی^۲ سخت به استادی دبنده
Merodesh hāsile dir onīia bebi^۳ مرادش حاصله دیر اونیه به بی

برگردان:

شکارچی باز نباید احساس خستگی کند
دو چشم من از پاییدن راه آمدنت سیر نمی‌شود
هر کسی سخت خود را پایند استادش بکند
هرگز در رسیدن به مرادش با تأخیر روبه‌رو نمی‌شود

۸-

Serkhe sevy dāyi beshede سرخه سوی دایی بشده
Tuy Reyhāni bim yai keshede توی ریحانی بیم^۴ یایی کشده
Zhuve merde dushmany bed-vāji kerdy ژوه مرده دشمنی بد واجی کردی
Ezesh telkh kerdei yai cheshede ازش تلخ کرده یایی چشده^۵

۱- در متن فارسی «چه رتگو» در متن انگلیسی «از رتگه eze reteghe آمده است. (م)

۲- در متن انگلیسی «هر کسی Her kesi» آمده است. (م)

۳- در متن انگلیسی merodesh آمده است. (م)

۴- «بیم» برای مبهم شدن مفهوم به متن اضافه شده است. (م)

۵- در متن فارسی «چشیده» آمده است. (م)

برگردان:

سیب سرخی بودم بر شاخه درخت
شاخه ریحان بودم در آغوش یار
دشمن فرزند مرده‌ای که از من بدگویی کرد
خودش را در نظر یار بد و تلخ کرد

۹-

Shovy she ruzhi nemo chemen iāi شوی شه روزی شه نما چه من یار
Belbulān be khāb shijen nemo chemen iāi بلبلان بخواب شیه نما چه من یار
Shevāhengem berāber monge mānde شواهنگم برابر مانگی ماندی
Rozhovy ser zeie nemo chemen iāi روزاوی سرزیه نما چه من یار

برگردان:

شب گذشت، روز گذشت یارم نیامد
بلبلان به خواب رفتند یارم نیامد
ستاره صبح برابر ماه قرار گرفته است
سپیده سر زد یارم نیامد

۱۰-

Khāse kyne! ushte nāmly shevāheng, خاص کنه اشته نوملی شواهنگ
Miāne bestei kushty hezor reng, میانه بسته کشتی هزار رنگ
Mehdy sāheb-Zemān bensha be Dyvān مهدی صاحب‌زمان بنشه به دیوان
Aly u Rustem beshu be dushmanan jeng. علی و رستم بشو به دشمنان جنگ

برگردان:

دختر شایسته نام تو شباهنگ است

به کمربت شال هزاررنگ بسته‌ای
مه‌دی صاحب زمان به داوری نشسته است
علی و رستم به جنگ دشمنان رفتند

۱۱-

Pelengi poreiem pushty pelengi پلنگی پوریم پشتی پلنگی
Hergizem berdeny juriy che nengi هرگزیم بردنی جوری چه ننگی
Khudāiā khudāvendā nengon dur oke خدایا خداوندا ننگون دور او که
Ezem beznim chi iai vulgune rengo ازم بزنییم چی یایی ولگونه رنگی
برگردان:

فرزند پلنگم و تبار من به پلنگان می‌رسد
هرگز ننگ را تحمل نکرده‌ام
خدایا خداوندا ننگها را دور کن
تا رنگ گلگون یار را دریابم

۱۲-

Veqty behry benāvyn veqty bāzy, وقتی بهری بناوین وقتی بازی
Be shikary beresan veqty bazy, به شکاری برسان وقتی بازی
Oullā bāsh che ustādy megerdy, اولیا باش چه استادی مگردی
Khudpesendān bekherde veqty bāzy. خودپسندان بخرده وقت بازی
برگردان:

گاهی قوش و گاهی هم بازی را به پرواز درآر
و گاهی هم بازی را به شکاری برسان
فرزندی که دنبال استادی نگرده
مانند آدمهای خودپسندی است که در بازی گول می‌خورند

۱۳-

Shāi surkhe levāde zerd dāie, شایبی سرخه لواده زرد دایه
 Cheiu shi be meni derd dāie, چه یوشه به منی دردی دایه
 Tevegerdon bebu devry begerde, توگردان ببو دوری بگردی
 Āzem hazym ber derdān derdy dāie ازم هازم بر دردان دردی دایه
 برگردان:

پیراهنت سرخ است، و نیم‌تنهات زرد می‌نماید
 از وقتی که رفتی به دردی دچار شدم
 باید صدقه‌ای را دور سر چرخاند تا قرآن برطرف شود
 و من از این درد رها شوم

۱۴-

Hoy meded mi pei kuavānym, های مدد می پی کوا وانم
 Shekeste lou u lenge u voāvānym, شکسته لو اولنگه او و آ وانم
 Eshmen keshty be dīāi jell ushy, از من کشتی بدی یایی جل اوشی
 Ne keshty bechye ne voāvānym نه کشتی بچیه نه و آ وانم
 برگردان:

های به من کمک کنید ستاره صبح ناپدید شده است
 سکان کشتی یارم شکسته است
 کشتی من به گل نشسته است
 نه کشتی دیده می‌شود و نه بادبان را می‌توان دید

۱۵-

Hoy meded mi ez on bendān baien dym, های مدد می از ان بندیم بایندیم
 chu eshten derdeje chendon baiendym, چو اشتن درد جه چندان بایندیم

Hayfem hardy be kāne nechyāvānān, حیفم هاردی به کانه نچی وانون
 Pelengān retesé nengan baien dym. پلنگان رتسه ننگان بایندیم
 برگردان:

های به من یاری دهید تا کوهستان را ببینم
 تا چه وقت دردهای خود را تحمل کنم
 به حال شکارچیان تأسف می‌خورم
 جایی که رد پلنگ را می‌گیرند ننگ و ناکامی در انتظارشان است
 مؤلف، پس از نوشتن واژه‌نامه ترانه پانزدهم به موضوعی به صورت زیر اشاره نموده
 است:

تفسیر من درباره پاره‌ای از واژه‌ها که ریشه بیگانه دارند ممکن است اشتباه باشد،
 بنابراین بهتر می‌دانم، بدون آنکه به حدس و گمان خود تکیه کنم، آنها را به همان شکل
 که از خود تالشها دریافت نموده‌ام برای کسانی که آشنا با زبان زند و سانسکریت می‌باشند
 بگذارم.

واژه‌های تالشی زیر که در نمونه‌های ارائه‌شده اشاره‌ای در مورد آنها به میان نیامده
 است به این شرح افزوده می‌گردد، مانند:

zōa	به معنی پسر	زوا
herden	بچه، شاید هم به مفهوم «خورده» فارسی باشد	هردن
keh	خانه	که
gev	دهان، لبها	گو
kyi	گردن	کیی
tur	یا به شکل «love» به معنی شکم و معده	تور
bevij	شکل امر، به معنی «بدو»	بویج
bevend	شکل امر، به معنی «بمان - بایست»	بوند

بیگی	bigea	شکل امر، به معنی «بردار - بگیر»
بویایو	buiaiu	به معنی «جلو بیا - نزدیک شو»
بیوج	beuj	شکل امر به معنی «بگو»
بسم	besem	شکل امر به معنی «بترس، وحشت داشته باش»
ونگ دوی	vangdoy	شکل امر به معنی «او را صدا کن - فریاد بزن»
میوج	meuj	شکل امر، به معنی «نگو»
مآس	maus	به معنی «نخواب» شکل امر است و شاید «نخسب» فارسی باشد
دو میوج	dou meuj	شکل امر، به معنی «دروغ نگو»
یه	ie	به معنی «اینجا»
ایو	aio	به معنی «آنجا»

ترانه‌های مازندرانی

به سال ۱۸۱۳ آقای فون هامر M.Von Hammer (بارون فون پور گتال Baron von por getall امروز) در صفحه ۴۶، مجلد سوم کتاب Mines de l'orient دو بیت از اشعار قطب مازندرانی را که در کتاب تاریخ مازندران و تبرستان دیده شده بود، پیدا کرد و انتشار داد. بعد این دانشمند خاورشناس در کتابی که به نام اسماعیلیه دارد، با اشاره به نقل مزبور بیان می‌کند که زبان آن نواحی ترکیبی از سه زبان مشهور ایرانی، مغولی و ترکی اویغوری است.

باتوجه به اطلاعات من، این تنها موردی است که خاورشناسان درباره زبان مازندرانی به ذکر آن پرداخته‌اند. منصفانه باید اعتراف کنم که من به مفهوم ده یک از آنچه نقل شده است دست نیافته‌ام، یا بدین جهت که اشعار قطب رویانی^۱ که در سده هفتم هجری می‌زیسته در اثر دخل و تصرف برداران بعدی حالت زیبایی خود را از دست داده، و یا آنکه من که سه بار این منطقه را پیموده‌ام هرگز با یک مازندرانی، باگوش مورد بحث، برخورد نکرده‌ام.

۱- شاعری طبلای گوی بود که او را قطب رویانی می‌گفتند. ترجیعی به لفظ طبری در وصف شکار گفت که معنی آن این است: «که چون از حوت آفتاب به حمل رفت باز گرد که بهاریات شکفته است». و همین شعر بود که استندار را برانگیخت تا متوجه رویان گردد.
میر ظهیرالدین، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۳۴۰.

قضیه از این قرار است، نمونه‌هایی که من توانستم جمع‌آوری کرده و اینجا انتشار دهم به نظر نمی‌رسد که ترکیبی از مغولی را ارائه می‌دهد. نفوذ افزونتر و برتر ایرانی و ترکی به آن جای حرف ندارد، و مسلماً بهتر می‌دانم که این‌طور فکر کنم که این‌گویی نیز باگیلیکی و تالشی هر سه از یک منبع سر بر آورده‌اند.

آنچه برنهارد دُرن دربارهٔ امیر پازواری گفته است

در کتاب ریاض العارفین، اثر رضا قلیخان هدایت، بارفروشی مازندرانی (۱۲۱۵-۱۲۸۸) که به سال ۱۳۱۶ در تهران به چاپ رسید شرح کوتاهی به صورت زیر دیده می‌شود:

امیر مازندرانی - از عجایب عاشقان و از قدمای صادق - اعراب وی را شیخ العجم مازندرانی نامند - دیوانش همه رباعی و رباعیاتش با لفظ پهلوی است، مزارش در دارالمرز مشهور و این رباعی از آن مغفور است.

کنت گره مده من بوشائیمه خمیر کرده آب چهل صائیمه
واجب الوجود عالم الاسمائیمه ارزان مرفروش در گرانمائیمه

کتاب کنزالاسرار، مجموعه‌ای از اشعار و رباعیات و داستانهای نثر کوتاه به زبان بومی تبری منسوب به امیر پازواری، شیخ العجم مازندرانی است. این مجموعه شامل سه جلد است که جلد یکم آن نایاب شده ولی جلد دوم و سوم آن به نام (تکمله کنزالاسرار) به همت برنهارد دُرن Bern Hard Dorn خاورشناس روسی و ژنرال کنسول روسیه در گیلان به یاری میرزا محمد شفیع مازندرانی و محمد صادق پسر میرزا عبدالله مسقطی بار فروشی که گویا مترجم سفارت ایران در روسیه بود، به سالهای (۱۸۶۰-۱۸۶۶ میلادی برابر ۱۲۳۹-۱۲۴۵ شمسی) در سن پترزبورگ چاپ و منتشر شد.

این دو جلد کتاب مجموعه‌ای است از ابیات و رباعیات و داستانهای کوتاه به نثر از شاعران تبری‌گوی که داستانهایی از امیری پازواری هم در آن گنجانیده شده است. برنهارد درن بر این دو جلد مقدمه‌ای دارد که قسمتی از آن چنین است:

چون اطلاع و استحضار از لغت قدیم و جدید فرس حاصل نمودم تباین کلی فی ما بین قدیم و جدید یافتم، به نحوی که اهل زبان جدید به هیچ وجه زبان قدیم را نمی‌فهمند. فکر کردم که در احیاء و انتشار یکی از لغات قدیمی که عبارت از زبان مازندرانی باشد سعی و کوشش نمایم... سفر مازندران اختیار نموده و اغلب قراء و بلدان آنجا را سیاحت کرده از مصاحبت مردمان مهماندوست و غریبنواز آن صوب تمتعی به چنگ آورده و در هر جایی که از رباعیات و اشعار و حکایات و غیره به لغت آن ولایت بود اطلاعی بر آن یافته بعد از تنقیح و تألیف اکثران به پترزبورغ مراجعت نمودم، و بعد از آن مجموعه‌ای از اشعار که به وساطت و سعی و اهتمام عالیجاه مجدث همراه، گوسف قنسل دولت بهیه روسیه که در مازندران است تألیف شده بود به دست آمده که بیشتر آن ابیات زبان مازندرانی گفته شیخ العجم امیر پازواری است.

چون در این اشعار املای درستی به کار نرفته و هرکس به دلخواه خود آن را به قسمی می‌خواند بعد به معاونت میرزاشفیعی مازندرانی که خود اهل زبان است به تصحیح آن سعی و اهتمام گردید^۱.

نوشتاری دربارهٔ پازوار

یکی از بلوکات بزرگ شهرستان بابل بخش مازندران باستانی بلوک پازوار است که امروز در شمال شهر بابل میان جاده بابل و بندر بابل قرار گرفته و شامل ۲۳ ده است. تا چندی پیش بندر مشهدسر (بابلسر کنونی) یکی از قصبات آن به شمار می‌آمد و بلکه آورده‌اند که در روزگار قدیم شهر بابل کنونی «مطیر» یکی از دهات آن محسوب می‌شده است.

پازوار به سبب آنکه از حوادث تاریخی به دور مانده بود نامش در کتابهای تاریخی ابن اسفندیار و اولیاء الله املی دیده نمی‌شود. فقط میرظهیرالدین مرعشی در چند جای

۱- جزوه یکم از جلد دوم کتاب کتالاسرار یا دیوان امیر پازواری «شیخ العجم مازندرانی» ناشر، اردشیر بزرگر، چاپخانه راستی، تهران، ۱۳۳۴، ص ۸۰

تاریخ تبرستان، مازندران و رویان تألیف ۸۸۱ هـ ق نامی از پازوار در داستان محاربه سید زین‌العابدین مرعشی با سادات پازواری به میان آورده است.

۱-

Amir gune dashte pāzavār khojire	امیرگونه دشت پازوار خوجیره
Dashte pāzavār rú dar bahār khojire	دشت پازوار رو در بهار خوجیره
Chite búte dāre qalamkār khojire	چیت بوته دار قلمکار خوجیره
Miāne zanān gaiú shalvār khojire	میان زنان کیو شلوار خوجیره

برگردان:

امیر می‌گوید دشت پازوار زیبا است
 دشت پازوار وقتی که بهار در برابر ما باشد زیبا است
 پارچه چیت بوته‌دار قلمکار زیبا است
 میان زنان، زنی که شلوار آبی پوشیده زیبا است

۲-

Rú rā bashosti kúnedé gine gine	رورا بشستی کونده گینه گینه
Serkhe gúl bavāreste miāne sine	سرخه گل بوارسته میان سینه
Ti men-ey súrdār mi tine mavine	تی منی سوردار می تینه موینه

...

برگردان:

صورتت را شستی، نور از آن می‌تابد
 بارانی از گل سرخ در میان سینه‌ات باریده است
 تو درخت سرو منی و من میوه توام

...

Marā gúl amir gúne dashte pazavāre مرا گل امیرگونه دشت پازواره
Belou dast aget merzgirme timúāre بلو دست اگت مرز گرمه تیمجاره
Gowhare gúle dim rā begúin گوهر گل دیم را بگوین
Shi gúk rá ver agiré dāre شی گوک را ورا گیره داره
Mardome begite gúk مردم بگته گوک
Vafā nakunede māre وفا نکونده ماره
برگردان:

در دشت پازوار به من گل «شاهزاده» امیر می‌گویند.

بلو در دست گرفته و مرز تیمجار را درست می‌کنم

به گوهر گلچهره بگویند

گوساله خودش را دربر بگیرد

گوساله‌ای را که دیگری دربر گرفته

به مادر خودش هم وفا نخواهد کرد

Amir gúne yek bār javān bei búm امیرگونه یکبار جوان بی‌بوم
Kersang dashte bāqbān bei búm کرسنگ دشت باغبان بی‌بوم
Gowhar Jān mi leili man vei majnun گوهر جان می‌لیلی من وی مجنون بی‌بوم
bei bum
Man vei har dowre zelfe qorbān bei búm من وی هر دور زلف قربان بی‌بوم
برگردان:

امیر می‌گوید ای کاش که یکبار دیگر جوان می‌شدم

و باغبان کرسنگ دشت می‌گشتیم
گوهر عزیز من لیلی من و من مجنون او می‌شدم
و من فدای هر چین و شکن زلف او می‌گشتم

۵

Khojir kija aj belúre ti tan پرسش: خوجیر کجا اج بلوره تی تن

...

Agar dānam hile denie ti tan پاسخ: اگر دانم حيله دنیه تی تن

Be-túnamma tarā shi chādare-lā begiten بتونمه ترا شی چادر لا بگتن

برگردان:

پرسش: دختر زیبا تن تو به سپیدی عاج و بلور است

...

پاسخ: اگر می‌دانستم که حيله‌ای در کار تو نیست

می‌توانستم تو را لای چادرم بگیرم

۶

Bāl tou nadeh tāqate ti tou nārme بال تو نده طاقت تو نارمه

Marr tāqate ti zelfe siyā nārme من طاقت تی زلف سیا نارمه

Ti zelfa gullaú denie, man ke gullau nārme تی زلفه گلو دینه من که گلو نارمه

Asheqa zar denie man ke jow narne عاشقه زر دینه من که جو نارمه

برگردان:

با دست اشاره نکن، من طاقت اشاره‌ات را ندارم

من طاقت زلف سیاهت را ندارم

زلف تو نیاز به گلاب دارد، من که گلاب ندارم

عاشقی زر می‌خواهد من که جو هم ندارم

Amir gúne āsāmān bavāriste zamin búie tar امیرگونه آسمان بوارسته زمین بویه تر
 Hāqalishte maney lang rahā búie khar هاقلشته منی لنگ، رها بویه خر
 Gowhare gole díim barú peiārim maney-Khar گوهر گل دیم برو پیاریم منی خر
 Man-o khar-o bār har se bemúmi teni var من و خر و بار هر سه بمومی تنی ور
 برگردان:

امیر می‌گوید از آسمان باران بارید و زمین تر شده
 پایم لغزید و خرم از دستم رها شده
 گوهر گلچهره‌ام بیا به جست و جوی خرم برویم
 من و خر و بار هر سه به دیدن تو می‌آمدیم

Chesh منه تجن رو تن منه تجن جو چشم منه تجن رو تن منه تجن جو
 Del منه تچه دره، تو چرگونی مجه نروú meje دل منه تچه دره، تو چرگونی مجه نروú میجه
 برگردان:

چشمان من رودخانه تجن و تن من بستر و گذرگاه تجن است
 دل من پیش تو است چرا می‌گویی از کنار من نرو

Merqule ben ti kemend rijen rijen مرغوله بن تی کمند ریجن ریجن
 Tí bur gala burre vunúshe píchen تی بور گله بورره و نوشه پیچن
 Qol yā nār-o kún, engijen قل یا نارو کونی^۱ انگیجن

۱- به نقل از قرآن، سوره ۲۱ آیه ۶۹: ابراهیم چون دید که از بوته‌ها شعله‌های آتش بلند شده است ترسید. خداوند به آتش امر کرد تا خاموش شود در مقابل ابراهیم ادای احترام کند.

۱- آیه چنین است: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا و سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ كَمَا مَعْنٰى اَنْ چنين است: گفتيم اى آتش بر ابراهيم خنك و سالم باش.

قرآن‌الکریم ترجمه محمد خواجوی، انتشارات موئی، تهران ۱۳۶۹، صفحه ۱۲۶. (م)

Bardan ve salāman re tene sar rijen برداً و سلاماً ره تنه سر ریجن
برگردان:

پیچ و شکن زلف تو کمند تو هستند و طَرّه موهایت بر شانه‌ات می‌ریزد و در زیر صورت تو که به‌سان دسته گل بنفشه است در پیچ و تاب است. آیه: «قل یا نارو کونی برداً و سلاماً» بخوان و بگذار آن شکوفه‌های زیبایی بی آنکه زیانی برسانند، دور سرت باقی بمانند و با زیبایی جاودانه خود آن را بیارایند.

-۱۰-

Dandān sadaf leb tene engabin, دندان صدف لب تنه انگبین
Chaskhe falak ti kharmane khoshe chin, چرخ فلک تی خرمن خوشه چین
Ti chehrah be-khúbi-ye gole ātashine تی چهره بخوبی گل آتشینه
Man shúme be-ātach agar ātach ine من شومه به آتش اگر آتش اینه
برگردان:

دندان تو مانند صدف و لب تو به شیرینی عسل است
چرخ فلک خوشه‌چین خرمن زیبایی تو است
چهره‌ات به قشنگی گل سرخ و چونان آتش است
اگر آتش اینچنین باشد من خود را به درون آتش خواهم افکند

-۱۱-

Gowhare gole dim, mi gole dim Gowhar, گوهر گل دیم می گل دیم گوهر
Ti tan gole bāqa, gol biārde nouber تی تن گل باغ گل بیارده نوبر
Har kas ke bimú ti gole bāqa gole ver, هرکس که بیمو تی گل باغ گل ور
Bāvā in Amir kashte Gowhare ver باوا این امیر کاشته گوهر ور
برگردان:

گوهر گلچهره، گلچهره گوهر من

تن تو باغ گل است و گل تازه رس به‌بار آورده است
هرکس که پهلوئی باغ گل تو بیاید
به او بگو این را امیر برای گوهر خودش کاشته است

۱۲-

Kúí dúst dep chāreste kúa, کوی دوست دپ چارسته کوه
Emrú dep chāreste fardā shúa امروز دپ چارسته فردا شوه^۱
Khodārā dārme tā pol beshkie, خداره دارمه تا پل بشکیه
Tā chú beitenē pol be-sāten bahār bue تا چو بیتنه پل به ساتن بهار بوه
برگردان:

دوست کوهنورد من تدارک سفر به کوه را دیده است
امروز تدارک سفر خود را می‌بیند و فردا عازم می‌شود
از خدا می‌خواهم تا پل سر راه شکسته شود
تا چوب فراهم کنند و پل بسازند بهار خواهد آمد

۱۳-

Des baze marā be dah babule rú دس بزه مره بدا بابله^۲ رو
Adi be kenār istā gune júri berú ادی به کنار ایستاگونه جوری برو
برگردان:

[یار بازیگوش من در ساحل سراشیب رودخانه بابل ایستاده بود] با دستش مرا هول داد و به رودخانه بابل انداخت در حالی که کنار رودخانه ایستاده بود می‌گفت:
«بیا بالا».

۱- ساکنان روستاها و شهرهایی که در دشتهای جنگلی مازندران قرار دارند، در آغاز هر تابستان در کوهستانها به استراحت می‌پردازند و روزهای داغ تابستان را در آنها می‌گذرانند.
۲- رودخانه بابل یکی از پرآب‌ترین رودهای مازندران است که از شهر بارفروش (بابل) می‌گذرد و نزدیک محلی به نام مشهدسر (بابلسر) به دریای خزر می‌ریزد.

Konta kanzā Gowhar man veshāme کنت کنزاً گوهره من وِشامه^۱
 Haqqe vā mejabal vajūd va allamanel asma^۲ حق واجب الوجود و علمنی الاسما مه^۲
 Khamir karda ābe chehel sabāme خمیر کرده آب چهل صبامه^۳
 Arzān mafarūsh dorre granbehame ارزان مفروش دَر گرانبهامه
 برگردان:

گوهر من تو گنج پنهان من هستی و من چون کلاف وارفته‌ای هستم
 حق واجب الوجود آن کسی است که اسما را به من آموخت
 گل خمیرمایه من حاصل راز و نیاز چهل صبحگاه است
 من دَر گرانبهایی هستم مرا با بهایی ارزان نفروش

۱۵- از دختری به مادرش:

Marā neir , marā hāde, مرا نیر مرا هاده
 Ali ābādi mard rā hāde, علی آبادی^۴ مرد راهاده

۱- مصراع اول اشاره‌ای به حدیث قدسی: کُنْتَ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيَّ أُعْرَفَ به معنی «من گنج پنهان بودم، دوست داشتم که شناخته شوم پس مردم را آفریدم که مرا بشناسند».

۲- مصراع دوم اشاره به آیه (۳۱) از سوره بقره است بدین قرار:
 وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَخَدَّاعُوا هَمَّ نَامِهَا رَا بَهْ آدَمَ آمُوزَشْ دَاد.

۳- مصراع سوم اشاره است به حدیث قدسی: فَمَرَّتْ طَيْبَةٌ آدَمَ بَيْدَى اَرْبَعِيْنَ صَبَاحاً بِهْ مَعْنَى سِرْشَتْ آدَمَ رَا دَرْ چَهْل رُوزْ بَا دو دَسْتْ خُودْ سِرْشْتَم.

عوارف المعارف، حاشیه‌ای‌های‌العلوم، ج. ۲، ص. ۱۶۸

م.م. روجا، فولکلور مازندران (۱) یادی از امیر پازواری، صد ترانه‌ی امیر، تهران، ۱۳۶۹، ص

۴- علی‌آباد روستای بزرگی در نزدیکی ساری یعنی مرکز مازندران است. بسیاری از افراد برجسته دربار تهران مانند میرزا علی و میرزا تقی و... در این روستا به دنیا آمده‌اند.

دختران علی‌آباد از شوهرکردن به بومیهای این ناحیه که غالباً به سبب آب و هوای منطقه لاغر بوده و رنگ و رویشان زرد است گریزان می‌باشند. با این حال باید دانست که زنه‌ای علی‌آبادی معمولاً خیلی زیبا و قشنگ هستند.

Ali ābadi qalam be-dast,	علی‌آبادی قلم به دست
Marā neneh mi jāne mār,	مرا ننه می جان مار
Ali ābādi mi cheshe mast.	علی‌آبادی می چش مست
Marā neneh mi jāne mār,	مرا ننه می جان مار
Marā neneh hapis mapis,	مرا ننه هپیس میپیس
Marā neneh zarde bapis,	مرا ننه زرد بیپیس
Marā neir marā hade.	مرا نیر مرا هاده
Bārfarūshi mard rā hāde.	بار فروشی ^۱ مرد راهاده
Bārfarūshi pūstīn be-dūsh,	بارفروشی پوستین بدوش
Marā neneh mi jāne mār,	مرا ننه می جان مار
Bārfarūshi halqa be-gūsh	بارفروشی حلقه بگوش
Marā neneh mi jāne mār	مرا ننه می جان مار
Marā neneh hapis mapis	مرا ننه هپیس میپیس
Marā neneh zarde be-pis	مرا ننه زرد بیپیس
marā neir marā hade	مرا نیر مرا هاده
Pāzavāri mard rā hade	پازواری ^۲ مرد راهاده

۱- بارفروش مرکز بازرگانی مازندران است. به سبب وجود رودخانه بابل که از این شهر می‌گذرد و در فاصله ۱۶ میلی (۳۵/۴ کیلومتر) از آن به دریا می‌ریزد کار حمل و نقل کالا به آسانی صورت می‌گیرد. جمعیت این شهر تا پیش از سال ۱۸۳۱ میلادی (۱۲۱۰ زمان پادشاهی آغامحمدخان قاجار) افزون بر ۵۰/۰۰۰ نفر بود، ولی در اثر بروز طاعون و وبا که در آن سال رو به شدت نهاده بود تقریباً سه‌چهارم جمعیت آن نابود شدند.

طبیقات ثروتمند بارفروش غالباً بدون استثنا به کار بازرگانی مشغول می‌باشند، در صورتی که مردم فقیر آن با قاطر از روی جاده‌های گل‌آلود، به تهران و قزوین کالا حمل می‌کنند و به چارواداری روزگار می‌گذرانند.

۲- پازوار نام ناحیه‌ای است که در کنار دریا واقع شده و رود بابل در آن جریان دارد. شاه و بزرگان تهران علاقه فراوانی دارند که حرمهای خود را از زندهای پازواری که زیباترین زندهای مازندران می‌باشند پر کنند. زادگاه امیری که شاعری مردمی و ملی است در پازوار می‌باشد.

Pāzavāri hen chālvādār	پازواری هن چالوادار
Marā neneh mi jāne mār	مرا ننه می جان مار
Pāzavāri zoqāl bebār	پازواری ذغال ببار
Marā neneh mi jāne mār	مرا ننه می جان مار
Marā neneh hapis mapis	مرا ننه هپیس مپیس
Marā neneh mi jāne mār	مرا ننه می جان مار
	برگردان:

- مادر بیش از این مرا در خانه نگه ندارد، مرا شوهر بده، ولی نه به علی آبادی، علی آبادی همه وقت قلم در دستش است. مادر عزیزم مرا به او نده. علی آبادی مست چشمان من است، مادر عزیزم مرا به او نده. مرا به این آدم زرد و نحیف نده، مرا به این آدم زرد و پوسیده نده.

- مادر بیش از این مرا در خانه نگه ندارد، مرا شوهر بده، ولی نه به یک مرد از اهالی بارفروش. بارفروش در زمستان پوستین به دوشش می‌گذارد، مادر عزیزم مرا به او نده، بارفروش گوشواره بر گوشش می‌گذارد، مادر عزیزم مرا به او نده، مرا به این آدم زرد و نحیف نده. مرا به این آدم زرد و پوسیده نده.

- مادر بیش از این مرا در خانه نگه ندارد، مرا شوهر بده، ولی نه به یک پازواری. پازواریها همگی چاروادار هستند، مادر عزیزم مرا به او نده، پازواریها شانه‌هایشان زیر بار ذغال خم شده است، مادر عزیزم مرا به او نده، مرا به این آدم زرد و نحیف نده. مرا به او نده، مادر عزیزم.

Inshāallāh ۱۶- انشاءالله

Emrúz rúze havā nie, inshāallah امروز روز هوا نیه انشاءالله^۱

۱- انشاءالله یک عبارت عربی به معنی «اراده و خواست خداوند چنین است» می‌باشد و امروز در ایران از این عبارت به صورت یک اصطلاح و به مفهوم «امیدوارم که بهتر خواهد شد یا چنین خواهد شد» ←

Mi goli rikā peydā nie inshāallah
Mi goli rikā rā beltene inshāallah
Nāranje dār dereitene inshāallah
Chúb-o chomāq vereitene inshāallah
Nāranj ti rishe be-khoshe inshāallah
Mi goli rikā rā nakoshe inshāallah
Vene jarime chand vime inshāallah
Vene jarima panjhezār inshāallah
Hen shāhi-e ongel dār,
in sar lāte. ān sar lāte,
Miāne lāte che khalvate,
Des bezum posht daqate.
Kijā nishte chengel púte,
Marā bedie posht daqate,
Kijā nishte fereni kúde,
She keshe engeli kúde
Kija nishte qúrme kúde
Yare vese berme kúde

می گلی رکا پیدا نیه انشاءالله
می گلی رکا را بیتنه انشاءالله
نارنج دار در یتنه انشاءالله
چوب و چماق ور یتنه انشاءالله
نارنج تی ریشه بخوشه انشاءالله
می گلی رکا را نکشه انشاءالله
و نه جریمه چند ویمه انشاءالله
و نه جریمه پنج هزار انشاءالله
هن شاهی انگل دار
این سرلاته آن سر لاته
میان لاته چه خلوته
دس بزوم پشت دقته
کیجا نشته چنگل پوته
مرا بدیه پشت دقته
کیجا نشته فرنی کوده
شی کسه انگلی کوده
کیجا نشته قورمه کوده
یار وسه برمه کوده
برگردان:

امروز روزی است که هوا خوب نیست روز تاریک و دلتنگ کننده‌ای است. انشاءالله
دوست پسر گلچهره‌ام پیدا نیست. انشاءالله

→ یا من کوشش خود را به کار خواهم بست، به کار می‌رود. عبارت مزبور را به وقت خواندن ترانه در آخر هر شعر به صورت «برگردان» تکرار می‌کنند. این برگردان به صورت «ایشالله ishālle» گفته می‌شود. (م)

دوست پسر گلچهره‌ام را گرفتند. انشاءالله
 او را به یک درخت نارنج بستند. آویزان کردند. انشاءالله
 او را با چوب و چماق زدند. انشاءالله
 درخت نارنج خدا کند که ریشه‌ات خشک شود. انشاءالله
 [مردم شریر] دوست پسر گل چهره‌ام را نکشید. انشاءالله
 جریمه گناه او چه قدر است. انشاءالله
 جریمه او پنج زار «پنج قران» است. انشاءالله
 تمام آن باید شاهی حلقه‌دار باشد. انشاءالله
 در این سو و آن سوی دشت هموار ساحلی، انشاءالله
 در وسط دشته‌ها چه محیط خلوت و آرامی است. انشاءالله
 دختر نشسته است و دارد چغندر می‌پزد. انشاءالله
 تا دستم را به او زدم به پشت افتاد. انشاءالله
 مرا دید و به من پشت کرد. انشاءالله
 دختر نشسته و دارد فرنی می‌پزد. انشاءالله
 و به خاطر یار خودش می‌گرید. انشاءالله

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
		(آ)
مکان مقدسی نزدیک مقبره یک امام یا امامزاده و...	Astāna	آستانه
در آسمان / آسمان را	āsmān	آسمانه
به پدر / پدرم را	āqājāna	آقا جانه
آگاه / باخبر	āgah	آگه
آنگاه (گویش لاهیجانی)	āngah	آنگه
یکی از صداها که هنگام شگفتی ادا می‌شود	āú	آو
		(الف)
این	a	ا
پاروی کرجی یا قایق	abrú	ابرو
یک / یکی	etā / itā	اتا / ایتا
از این راه	arā	ارا

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
اشک	arsú	ارسو
استخر / آبگیر	estalkh	استلخ
از این سو به آن سو	asi.ba.osi	اسی به اوسی
تخم ماهی	eshpII / eshbal	اشپیل / اشبل
گردو	aqúz	اغوز
آن قدر / این قدر	aqadar	آقدر
چه وقت	akke	آکه
محوطه یک کشتی	ellazi	آلزی
ما	amā	اما
ما (گیلان خاوری)	amú	امو
ما (حالت ملکی)	ame / ami	امه / امی
نصیحت / پند	andarz	اندرز / اندرس
این (حالت ملکی)	ani	انی
آن (ضمیر اشاره)	ú	او
مانند (جانمی جان) فارسی	úkhārijān	اوخاری جان
بردار	úsān	اوسان
آنها / آنان	úshān	اوشان
جن / پری	Ushānān	اوشانان
برندار	unasān	اومسان / اونسان
نگاه کردی	undarsi / fandarsti	اوندرسی / فندرستی

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
اورا	úna	اونه
آنجا	Uyā/Úia	اویا
یک زن	i-zan	ایزن / ئی زن
هستم	isama	ایسمه
هستند	isan	ایسن
هست	isa	ایسه
هستیم	isami	ایسه می
هستید	isid	ایسید
هست	isaya / isa	ایسیه / ایسه
می‌آیم	ayam / aiám	ایم
می‌آید	aye / aïe	ایه
می‌آیی	ayi / aï	ایی
می‌آیید	ayid / aïd	ایید
می‌آییم	ayim / aïm	اییم
می‌آیند	ayin / aïn	ایین
		(ب)
باییم	bāim	باییم
باریک	bārek	بارک
برتر است / بالاتر است	bāsha	باشه
باغبان	bāqvān	باغوان

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
دست / دست را	bāl / bāla	بال / باله
آمد	bāmo	بامو / بامویه
بیاور	bāvar	باور
آوردی	bāvardi	باوردی
آورد	bāvarda	باورده
بودن	bón	بثون
شد	búbo	ببو
تابید	btāvista / btāvasta	بتاویسته / بتاویسته
می‌بخشیدی / بخشیده بودی	bakhsha debi	بخشه دبی
خشک شود	bakhúsha	بخوشه
دادم	badām	بدام
به وزش درآی / بوز	badam	بدم
دیدم	badema	بدیمه
نگاه کن	bedin / bidin	بدین / بیدین
نگاه کنم	bedinam / bidinam	بدینم / بیدینم
برادر	brār	برار
مانند برف است	barfa-mané	برف‌مانه
بزند	bazana	بزنه

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
بروم	basham	بشم
رفت	bosho/Busho	بشو / بوشو
برود	basha	بشه
به‌طور فراوان	bafashkan	به فشکن
کردم	bakúdam / búkúdam	بکودم / بوکودم
کردی	bukudi/bakudi	بکودی / بوکودی
حرف زدن‌ها، بگومگوها	bagoy bagoy	بگوی بگوی
گرفت	be-giftea / bigifte	بگيفته / بیگيفته
می‌شوم	bam	بم
باقی باشی	bamāni	بمانی
نهادم / گذاشتم	banama	بنمه
گفتم (لاهیجانی)	botam	بوتم
گریختی (لاهیجانی)	burati	بورتی
می‌شد	bosti / bústi	بوستی
رفتم	búshom	بوشوم
بکن / انجام بده	búkún	بوکون
ساقه نورسته بوته تمشک یا گل سرخ که پوستش راکنده خام‌خام می‌خورند	bú	بول

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
	búlbú	بولبول
بلند	búlan / búland	بولن / بولند
بودم	búm	بوم
روی دوش / روی شانه	bakúlaka	به کولکه
بودی / بشوی	bi / babi	بی / بیبی
برنج	bij / baj	بیج / بیج
مزرعه کشت برنج	bijār	بیجار
در مزرعه / کنار مزرعه	bijārsar	بیجارسر
درخت کنار مزرعه	bijārsardārey	بیجار سرداری (پ)
نواری که به ساق پا می‌پیچند	pātāva	پاتاه / پاتابه
مچ پیچ / پاپیچ		
پست / کوتاه	pach	پاچ
دختر کوچک (کوتاه قد)	pācha-lākú	پاچه لاکو
جوراب	pādes	پادس
پدر	peer	پئر
پل	pord / púrd	پرد / پورد
روی پل / به طرف پل	púrdasar	پورد سر / پردسر
پلو	palā	پلا
پنجه‌ها	panjān	پنجان

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
با پول زینت شده	pulaki	پولکی
گریه	picha	پیچا
پیام کوتاه	peyqāmek	پیغامک
پیله کرم ابریشم	pila	پیله
بزرگ	pilla;	پیلّه (ت)
انداختم	tāvadām	تاوادم / تاوادام
انداختن	tāvadān	تودان / تاودان
می‌توانی	tani	تانی
نوعی از مرکبات	toranj	ترنج
قرقاوول	torang / túreng	ترنگ
کام / ذائقه / میل	telkham	تلخام
دام	tala	تله
تمشک	tamesh/valash	تمش / ولش
تگرگ	tangar / tenger	تنگر
نوعی درخت	tusa	توسه
قمری	tulkhunak	تولخومک
گیاه آماده برای کشت در برنج‌زار	túmjār / túmajar	تومجار
وسیله‌ای برای پشم‌ریسی	túni	تونئی

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
مادرت نفهمد	ti-mār-nadana	تی مارندانه
پدیدشدن اثر جوانه در ساقه یا شاخه / شکوفه / جام گل	titi	تی تی
خار ساقه گل یا گیاه	tiikh / tiq	تیخ / تیخ
برای تو	ti-re	تیره / تیر (ج)
بدن / تن	jān	جان
نادان است	jāhela / jāhile	جاهله / جاهيله
وسيله‌ای برای آویختن خربزه، هندوانه، کدو و...	jabad	جبد
بچه‌ها	jaqalān	جغلان
بچه	jaqala	جغله
برنج سبز و نارس	jokúli	جکول / جوکول
لغزید / لیز خورد	jaliskast	جلیسکست
زیر چشمی نگریستن / نگاه خشم‌آلود	jandar	جندر
شلتوک	jo;	جو
پنهان شوید	juxsu / juxusu	جوخسو
بالا (سراجور = سربالا)	jor	جور
از کجا	jakoyā	جوکا (= جه کویا)
از	ja	جه
پایین (سراجیر = سرپایین)	jir	جیر

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
		(چ)
مرغ ماهیخوار	chābin	چابین
چهچه	chāpchāp	چاپ‌چاپ
چهارپا	charlanga	چارلنگه
توت فرنگی	chechār / chambú	چمبو / چچار
کفش چرمی کوه‌نشینان گیلان	chomúsh	چموش
چه قدر / چرا این قدر	chanqadar	چن قدر / چدر
این‌طور است	chanina	چنینه
بی حاصل	chavar / chur	چور
چشم را	chúma	چومه
		(ح)
با صدا برانگیختن (هلاچین = تاب)	hallay	حالای
تحریفی از همدم	hāmidam	حامیدم
فرشته	húri	حوری
		(خ)
دم کشمش	khār	خار
دم کشمش را می‌کند	khār kana keshmesha	خارکنه کشمشه
استخوان	khāsh	خاش

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
مراد سرزمین خلخال است	khalkhāl	خالخال
شاخه‌ها	khāl-o-ball	خال و بال
درخت گوجه	Khalú-dār	خالودار
شاخه / شعبه رود	khāla	خاله
چلوار / چیت قلمکار	kham	خام
صاحب‌خانه	khanakha	خانخا
زالو / اک / انگل	kharse/sunbul	خرسه / سونبول
تابه مسی	kharkāre	خرکاره / خکاره
خوب	khoram	خرم / خورم
خود / خودش	khú	خو
خواب	khāo	خواو
گلایی وحشی	khúj	خوج
مرغی کوچک از تیره مرغابیها	khodkā	خودکا / خوتکا
بوسه	khús	خوش
می‌خوری (لاهیجانی)	khúni	خونی (د) ^{۴۴}
درخت / دکل کشتی	dār	دار
بیشه‌ای که در آن جانوران وحشی پناه می‌گیرند	dāra	دارش

۴۴- این حرف در محاورات گیلکی غالباً به صورت پیشوند در وجه امری دیده می‌شود، مانند: «دخان» به معنی «صدا کن» یا در حالت منفی مانند «دخان donkhān» به معنی «صدا نکن».

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
تیغهای آهنی شبیه داس	dāra	داره / دهره
داس	dāz / dās	داز / داس
داس را	dasā	داسا
به جان داماد	dāmād bajān	داماد بجان
پادنگ	dāng / dang	دانگ / دنگ
بستم	dabastam	دبستم
بستی	dabasti	دبستی
بودی / درست کردی	dabi	دبی
صدا می‌کنم	dokhānam	دخانم
چیده است / جمع می‌کند	dechi / diche	دچی / دیچه
سوزن	darzan	درزن
دریچه / در کوچک	darchak	درچک
پاشنه در / درگاه	dara kuna	درکونه
دست	das	دس
سفره	daserkhān	دسرخوان
دستمال	dasmāl	دسمال
افتاد	dakat	دکت
تحریفی از «دار» به معنی «درخت»	deleki / dileki	دلکی / دیلکی
دسته	dom / dum	دم / دوم
حالا / اینک	damdam	دمدم
می‌وزد	dame	دمه
گذاشته‌ای	danay	دنای

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
بود / شده بود	dubu	دوبو
می‌دهد	dahe	دهه
دل را	difa	دیله (ر)
حلزون	rāb	راب
اجازه	rokhsat	رخصت
شاخه رز	raza	رزه
رشک / تخم شپش	rashk	رشک
دیواری که از شاخه‌های به هم پیچیده درختان درست می‌کنند	ramash	رمش
رودخانه	rúkhān / rúdkhāna	روخان / رودخان
پسریچه	re / rey	ری
طنابی که از گاه و یا لیاف ساقه برنج بافته می‌شود	ris / vris	ریس / وریس
تافتاده شده / تاییده شده / با بافتن ساقه‌های تعدادی سیر یا پیاز به هم یک ریسه سیر یا پیاز درست می‌کنند.	risa	ریسه
پسر	rikā	ریکا (ز)
بچه	zāk	زاک
داماد	zāmā	زاما

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
خواستگاری	zankhazi / zankhasi	زنخواستی
می‌زند	zane	زنه (س)
ساخته است	sāta	ساته
ساس	sās	ساس
نوعی چرم که در ساختن کفش به کار می‌رفت / گونه‌ای نعلین	sāqari	ساغری
خانه	sara	سرا
خرده برگ و ساقه خشک برنج برای تهیه علفه دام	sarchena / sarāchina	سراچینه / سرچنه
پرنده‌ای سیاه رنگ	sekā	سکا
پرنده / خروس / قوقو	sakula	سکوله
استخر / آبگیر	sal	سل
دام	salhān	سلحان
درخت جنگلی از نوع ملج / نارون / ترکی (قره آغاچ)	samad-dār	سمددار
سنجاق	sanjaq	سنجق
نوعی گل	suri	سوری
گیاهی است بی‌برگ که از آن حصیر می‌بافند	suf	سوف
سیاه	syā	سیا

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
		(ش)
مه / شبنم	shekh / shey / she	شیخ / شی / شه
غاز وحشی	shalakht	شلخت
اخم / قهر / ناراحتی	shaltaq	شلتاق
خانه شما	shami khāna	شمی خانه
می‌روم	shúma/shama	شومه / شمه
می‌رویم / برویم	shim	شیم
شما (حالت ملکی) / می‌رویم	shimi	شیمی
		(ف)
نگاه کن	fānder	فاندر
دادن	fādān	فدان / فادان
می‌دهد	fade / fāde	فده / فاده
فرزند	farzan	فرزن
عمل پنهانی / راز	fask	فسک
آشیانه	fak	فک
بکش	fākash	فکش
ریخت	fakúid	فکود / فوکود
پوست شلتوک، سبوس گندم	fal	فل
فرو کرد	fúkhāst / fúqāst	فوخاست / فوقاست
		(ق)
خورش	qatoq	قاتق

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
پرنده‌ای است دریایی	qombel / qumbel	قمبل / قومبل
محلی که اختصاص به یک یا چند نفر دارد	qoroq / quroq	قروق / قوروق
دیگ بزرگ سفالین	kātij	کاتیج (ک)
چشم آبی / زاغ چشم	kās	کاس
دختر چشم آبی	kāsa kore	کاسه کوره
تشتکی از گل و تپاله برای خشکاندن برنج و تفریق تخم نوغان	kālabi	کالبی
گاواهن معمولی که با یک گاو کشیده می‌شود	kāvol / kāval	کاؤل
محلی تخت با پایه‌های بلند که برای هواخوری یا راندن خوک از مزرعه ساخته می‌شود.	katām	کتام
کفگیر چوبی	katarā	کترا
نام ابریشم در لاهیجان	kaj	کج
چوبی بلند که انتهای آن دارای قلاب و یا شاخه کوچکی است که به کمک آن با دلو از چاه آب بر می‌دارند	kardi / kardakhāla	کردی / کردخاله
آهنگ صدای خروس	karikú	کریکو
کشمش را	keshmesha	کشمشه

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
زاغچه	kashkarat	کشکرت
بغل / آغوش	kasha	کشه
دختر	keĵā / kelakā / kilā	کلا / کلکا / کیلا
کلاغ	kalāch	کلاچ
اجاق	kalāna / kalāna	کلانه / کله
اجاق	kalagah	کله‌گه
گاو نر	kalavarzo	کله ورزو
گیاهی است که از رشته‌های آن گونی و طناب می‌بافند	kanaf	کنف
می‌کند	kana	کنه
کوه به کوه	kú ba kú	کوه به کوه
بوریا / حصیر	kúp / qup	کوپ / قوپ
انبار علف خشک و برنج	kupa / qupa	کوپه / قوپه
باغ کوچک را	kúchabāqa	کوچه باغه
کوچه / کوچه را	kúchāy	کوچای
کردی / می‌کردی	kudi	کودی
تپه کوچک / برآمدگی گونه	kol / dima--kol	کول / دیمه کول
مرغ کرچ / مرغی که روی تخم نشسته	kulashkan	کولشکن
بالای تپه	kolasar	کوله سر
روی دوش / روی شانه	kolaka / kolaka	کوله که / کولکه
می‌کند / می‌دهد	ku;nada	کونده

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
کجا	koyā	کویا
کدو	ku:i	کویی
کدبانو/ زن خانه‌دار	keyvani	کیوانی (گ)
گهواره	gāra	گاره
دندان	gāz	گاز
حرف / صحبت	gab	گب
جوجه نوری	gejgā / kishkā	کشکا / گجکا / کیشکا
نوعی گیاه بی‌میوه که شباهتی هم به آنناس دارد	gorz / gurz	گرز
لفل	garmālat / filfil	گرمالت / فیلفیل
شاخه گل	golakhāl	گل خال
سوراخ / سوراخ چوب	gúlfatana	گلفتنه
سبو	gulka	گلکا
دیگ سفالین	gamaž	گمچ
گم شده است / پیدا نیست	goma	گمه
قبر	gor	گور
وزغ / قورباغه	guzga / guzka	گوزکه
گلها	gúlán	گولان
می‌گیرم	girama	گیرمه
عروس	geysya	گیشه
گرفتن	giftan	گیفتن

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
می‌گوید	gúye	گویه (ل)
عنکبوت / تار عنکبوت	lābdān	لابتان / لابدان
محل هموار / ساحل دریا یا رودخانه	lat	لات
نوعی قایق که از قایق معمولی درازتر است	lār	لار
خمیر	lāsu	لاسو
طناب / ریسمان	lāfan / lāfand	لافن
لنگر کشتی	lāver	لاور
گونه‌ای سبد مخروطی که برای حمل میوه به کار می‌رود	labla	لبله
نوعی درخت خاردار که در جنگلهای شمال ایران می‌روید	lalaki / liliki	لکی / لیلیکی
لوله / نی	lala	لله
نام ترانه‌ای است	lúlú	لولو
خواننده ترانه لولو	lúlúkhan	لولو خوان
مار	lanti	لنتی / لانتی
گالی	li / liq	لی / لیغ
تاب / هلاچین	lili	لیلی (م)
مادر	mār	مار
مادر را / به مادر می‌گویند	māre	ماره

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
ای مادر	mārey	ماری
گوساله نر یا ماده	mānda / manda	مانده / منده
اثر / محله	māla	ماله
ماه	māng	مانگ
می‌ماند / شبیه است	māne	مانه
جست‌وجو می‌کند / بهم می‌زند / گردش می‌کند	maje	مجه
گردش می‌کند	maji	مجی
نوعی ذره/غاز	marzal	مرزل
تخم‌مرغ	morqāna	مرغانه
آهنگ / رتبه	maqām	مقام
قاشق چوبی بزرگ	malāqa	ملاغه
ساجمه	malagarde	مله‌گرده
مویز / انگور خشک	mamij	ممیج
من یک	mani / man-i	منی / من‌ئی
گنجشک	mús	موس
برادر من	mi-barār	می‌برار
روی میخ بگذار	mikh-ún	میخ‌اونه
دل من	midil	می‌دیل
می‌زد	miza	میزه
		(ن)
حسرت	naji	ناجی

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
نبود	nabu / núbu	نبو / نوبو
نمی‌تواند	natāne	نتانه
شکارچی	nakhjirvān	نخجیروان
ندادی	nadāy	ندای
ندیدم	nadema	ندیمه
نگیرد	nagira	نگیره
ناو	now	نو
سرپوش دیگ	núkhún	نوخون
نگذارید	núgúzārid	نوگوزارید
نی زن	neychi	نیچی
نیست	niya	نیه / نی‌یه (و)
بئر	vābin / vāvin	وابین / واوین
برشته / سرخ‌شده	vābishta / vāvishta	وابیشته / واویشته
واچید / از بین برد	vāchi	واچی
ستون / مرکب از «وا» به معنی «واداشتن» و «دار» به معنی «درخت» / ستون	vādār	وادار
فعل امر از واداشتن	vādār	وادار
بادرنگ	vārang	وارنگ
مالیدن	vāsen	واسن
بمال، که در حالت منفی واماسین	vāsin	واسین

واژه‌نامه گویش گیلکی

معنی فارسی	آوانوشت	گیلکی
vāmāsin یا وانیسین vānisin گفته می‌شود		
نماید	vānūsi/vānise	وانیسه / وانوسی
از علف هرزه پاک کردن	vejjin	وجین
پرنده ماده	varā	ورا
آرام گرفت / آمد / رسید	vāramo	ورامو
نزدیک / کنار	varja	ورجه
گرسنه	vishtā	وشتا / ویشتا
گرسنه	vashna / goshna	وشنه / گشنه
پهن کن	vashan / vāshān	وشن / واشان
برگ	vaig	ولگ (ه)
اکنون / حالا	hasā	هسا
همین جا	hāyā / hayā	هایا / هیه
همین طور	hato	هتو / هتره / هترو
تمام آنها را	hamashorā	همه شورا
خریدن	hen / he,en	هن / هئن
همه		هنی (ی)
یارم را	yārama	یارمه

www.tandis.de

تندیس

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
عاج	aj	اج
حالا	adi	ادی
گرفتم	aget	اگت
بگیرد	agire	اگیره
امروز	emrú	امرو
عسل	engabin	انگبین
حلقه / انگشت	engel	انگل
با انگشت کاویدن / خاراندن	engeli	انگلی
دست / بازو	bāi	بال
به او بگویند	bāva	باوا
بتوانم	betúnama	بتونمه
بتوانی	betúnni	بتونی
خوابیدن	bekhuten	بختن
خشک شود	bekhoshe	بخوشه
بینداخت	bedāh	بداه
داد	bedia	بدیه

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
گریه	berme	برمه
برو / در اینجا معنی (بیا) دارد.	berú	برو
زد	beze	بزه
خواهد آمد	búe	بوئه
بسازند / آماده کنند	besāten	بساتن
بشکنند	beshkie	بشکيه
بکشند	bekoshe	بکشه
گرفتن / بگیری	begiten	بگیتن
گرفته	begite	بگته
بیل / بیلچه	belú	بلو
ریشه	ben	بن
بارید	bovāriste / bevauriste	بوارسته
زیر	búrre	بورره
دسته گل	búrgala	بورگله
شده است	búie	بویه
گران‌بها هستم	geranbehāme	گران بهامه
آورده	biārde	بیارده
بوده باشم	bibúm	بی بوم
گرفتند	beitene	بیتنه
آمد	bimú	بیمو
می‌پزد	púte	پوته

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
پیگیری کنیم / جست‌وجو کنیم	peiārim	پیاریم
پیچان / تابدار	pichen	پیچن
می‌لرزد	taje	تجه
پیش تو	teniver	تنی ور
با دست اشاره کردن، به پیش خواندن	toú	تو
مزرعه مخصوص شالی شلتوک	timjār	تیمجار
برای تو / مال تو	tine	تینه
به سوی بالا	júri	جوری
آماده کرده است	chāreste	چارسته
چرا	cher	چر
چشم	chesh	چش
چماق	chúmāq	چوماق / چماق
چغندر	chengel	چنگل
چوبدستی	chú	چو
چه	chi	چی
خدایا / ای خدا	khodāra	خداره
می‌خواهد	khuse	خسه
خوب	khojir	خوجیر
شیرین	khoshe	خوشه
نگهدارد	dāre	داره
تدارک / لوازم	dep	دپ
دارد	dere	دره

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
بستند / آویزان کردند	dereitene	دریتنه
افتاد	daqata	دقته
نیست	denia	دنیه
تاب مو	dever	دور
ذغالی	zoqāl - bebār	ذغال ببار
رودخانه	rú	رو
ریزان	rijen	ریجن
پسر	rikā	ریکا
درخت سرو	súrdār	سوردار
سکه شاهی	shāhi	شاهی
شب	shou	شو
خواهم رفت	shúma	شومه
خواهد رفت	shúa	شوه
مال خودش	shi	شی
نوعی غذای گوشتی	qaúrme	قورمه
کمند	kemend	کمند
کرده / درست کرده	kúde	کوده
می‌کند	kúnede	کونده
کوه	kúa	کوه
کوهی	kúi	کوی
دختر	kijā	کیجا
گلاب	gúllav	گلو

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
مانند گل	gúli	گلی
می‌گوید	gúne	گونه
گوساله	gúk	گوک
می‌گیرم	girme	گیرمه
روشن / درخشان	gine	گینه
آبی	gaiú	گیو
لات / ساحل رود	lāte	لاته
پا	lung	لنگ
بستر / رختخواب	lú	لو
مادرش	māre	ماره
سمت من / نزدیک من	maja	مجه
بلندی حد فصل دو مزرعه	merz	مرز
چین و شکن مو / تاب مو	merqúle	مرغوله
مال من	mene	منه
برای من / مال من	men-ey	منی
میوه	mavine	موینه
برای من	mei	می
می‌میرند	mirne	میرنه
ندارم	nārme	نارمه
درخت نارنج	nārenje-dār	نارنجه دار
نشسته است	nishte	نشته
نگذار	neneh	ننه

واژه‌نامه گویش مازندرانی

معنی فارسی	آوانوشت	گویش محلی
نوبر	nóúber	نوبر
نکشند	ne-kúshe	نکشه
نبر	neir	نیر
نیست	nie	نیه
به سوی / پهلوی	ver	ور
زدند	vereítene	وریتنه
باز کرده‌ام	veshāme	وشامه
بنفشه	vúnúshe	ونوشه
مال او	vene	ونه
قرار دادند	vime	ویمه
برای او	veī	وی
مده	hāde	هاده
لغزید	hāqelishte	هاقلشته
شل و ول / بی عرضه	hapis mapis	هپیس مپیس
همه / تمام	hen	هن